

پیام فدایی

دی ماه ۱۳۹۳

دوره جدید، سال نوزدهم

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

سرمقاله

ریشخند تاریخ: تروئیست پرورها

در صف تظاهرات علیه تروئیسم!

... سلاح بنیادگرایی اسلامی در غرب به آشکاری به بورژوازی حاکم امکان داده تا به بهانه "مبارزه ضد تروریستی" و شرایط جنگی، تعرض هر چه گسترده تری را به حقوق طبقه کارگر و به آزادیهای دموکراتیک سازمان دهد؛ و بکوشد در پرتو جو ترور و ناامنی ایجاد شده در کشورهای غربی با سرعت و شدت بیشتری دستاورد های مبارزات توده ها در این کشور ها را پایمال نماید. تشدید سیاستهای ضد دموکراتیک و فضای نژادپرستانه برای منحرف ساختن ذهن توده ها از علت اصلی اذبار خویش و همچنین اخلاف در مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و زحمتکشان منفعت روشن دیگریست که از برکت وجود و رشد بنیادگرایی اسلامی نصیب سرمایه داران حاکم در جوامع غرب شده است. امری که تجلیات تاسف بار آن اینروزها در غالب تاخت و تاز نیروهای فاشیست در خیابانهای شهرهای اروپا و قتل و آزار پناهجویان و توده های تحت ستم و بیدفاع مسلمان به یک پدیده روزمره تبدیل گشته است... صفحه ۲

گرامی باد چهل و چهارمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و ششمین سالگرد قیام پرشکوه توده ها

چریکهای فدایی خلق ایران برگزار می کنند
یادمان چهل و چهارمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و
سی و ششمین سالگرد قیام پر شکوه توده ها در استکهلم سوئد



• سخنرانی:
"آموزه های سیاهکل
و شرایط کنونی"
(رفیق چنگیز تاجی فر)
• پرسش و پاسخ
• سیاهکل از نگاه نسل جوان
(رفیق صمد)
• ویدئو کلیپ

• با هنرمندی شمیم و یارا
(گروه ریل)
زمان ساعت ۶ بهد از ظهر
پنجشنبه ۸ فوریه ۲۰۱۵
مکان، استکهلم
Husbyträff

سرآغاز تیشش مسلمانان در ایرات گرامی باد!

فدا و نوشیدنی در محل به فروش می رسد

سازمان اقلیت، داعش و راه حل "جدائی دین از دولت" (بخش پایانی)

... اقلیت دست بازیدن رژیم های مذهبی چون جمهوری اسلامی به "بیرحمانه ترین سرکوب و اختناق" را ناشی از عملکرد ظالمانه ذاتی نظام سرمایه داری در شرایط گرفتار آمدن آن در بحرانی شدید نمی داند؛ و گویا این طبیعت سود جوئی سرمایه داران نیست که باعث شده تا آنها برای حفظ و افزایش نرخ سود خود در شرایط "افلاس و ورشکستگی" سرمایه داری دست به دامان اسلام و رژیمهای مذهبی شده و جهت حفظ شرایط استثمار، از طریق "دولت دینی" خود به بیرحمانه ترین سرکوبها و اختناق توسل جویند. نه، از نظر اقلیت مقصر همه شرایط استثمار، بی رحمی ها و سرکوبها و اختناق در جامعه، "ذات عقاید مذهبی اسلام" می باشد. در سراسر این مقاله نقش سیستم سرمایه داری (آنهم بدون ذکر از سرمایه داران) به این خلاصه می شود که برای حکومت های مذهبی "خاک" با زمینه داده است و به هر حال رهنمود این است که برای دست یابی به رهائی و آزادی باید "عقاید مذهبی اسلام" را از بین برد. به زبانی دیگر نباید کاری به سیستم سرمایه داری و طبقه سرمایه دار داشت بلکه باید با "علت" که از نظر اقلیت، ذات عقاید مذهبی اسلام است در افتاد... صفحه ۵

اقلیت و استراتژی منطقه ای

جمهوری اسلامی!

... ظاهراً منظور اقلیت از سیاست توسعه طلبی جمهوری اسلامی، تبلیغ شیعه گرایی است که این نیز بدون ذکر هدفهای مادی آن، بی معنا و به امر پوچی بدل می شود. مثلاً همانطور که می دانیم "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی در لبنان به این انجامید که گروه مرتجع "حزب الله" سازمان یافت و این نیرو در رکاب امپریالیسم و در همراهی با اسرائیل در حمله به خلق فلسطین و کشتار توده های مردم به خدمت گرفته شد. این مثال بیانگر آن است که در واقعیت امر سیاست "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی در خاورمیانه هیچ چیز نیست بجز همکاری با سیاست های امپریالیسم آمریکا و تقویت نفوذ آن در این منطقه

صفحه ۱۱

رسوایی افشای تسلیح سیستماتیک

داعش، توسط ارتش آمریکا

... مطابق گزارشات منابع خبری مختلف، هواپیماها و هلی کوپترهای آمریکایی به طور سیستماتیک بسته های تسلیحاتی و غذایی را به نیروهای محاصره شده داعش در جبهه های جنگ می رسانند و به این ترتیب به طولانی تر شدن جنگ و عدم شکست قطعی مزدوران داعش آشکارا کمک می کنند... کمکهای تسلیحاتی سیستماتیک ارتش آمریکا در میدانهای جنگ در عراق و سوریه به داعش سند دیگری ست که نشان می دهد دولت آمریکا با بحران سازی و جنگ افروزی در این منطقه و تلاش برای کنترل و هدايت بحران و طولانی نمودن جنگ جاری در جهت منافع خود، نه در صدد نابودی "تروریسم" بلکه در حال پیشبرد برنامه های ضد انقلابی بزرگ خود در منطقه است... صفحه ۱۰

در صفحات دیگر

• برای حرکت باید هدف روشن

داشت ۹

• خشونت علیه زنان ۱۳

• خاطره ای از دوران پناهجویی

در ترکیه ۱۴

• پلیس استرالیا حافظ پرچم و

منافع جمهوری اسلامی ۱۵

• چریکهای فدائی خلق و بختک

حزب توده خائن (۱۰) ۲۰

وقتی که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل که هنوز خون کودکان غزه بر دستانش خشک نشده پرچم مبارزه با ترور به دست می گیرد و در صف اول این تظاهرات می ایستد، هیچ انسان آگاهی اگر چشم خود را بر روی حقیقت نبندد نمی تواند فریکاری سازمان دهندگان تبلیغات جاری در مورد "مخالفت با تروریسم" و دفاع از ارزشهای "دمکراتیک" را باور کند. اتفاقاً حضور چنین تروریست های دولتی در صف تظاهرات مردم باید برای توده های آگاه هشدار می باشد تا به دلایلی که در پشت شرکت این گونه جلادان در این نمایش وحدت بر علیه تروریسم قرار دارد، بیاندیشند؛ و اجازه ندهند که در جوی که اقدام تروریستی ۷ ژانویه شکل داده تروریستهای رسوا و تروریست پرورها با تظاهر به مخالفت با تروریسم مقاصد ضد خلقی خود را پیش ببرند.



ریشخند تاریخ: ترویست پرورها در صف تظاهرات علیه تروریسم!

برای توده های آگاه هشدار می باشد تا به دلایلی که در پشت شرکت این گونه جلادان در این نمایش وحدت بر علیه تروریسم قرار دارد، بیاندیشند؛ و اجازه ندهند که در جوی که اقدام تروریستی ۷ ژانویه شکل داده تروریستهای رسوا و تروریست پرورها با تظاهر به مخالفت با تروریسم مقاصد ضد خلقی خود را پیش ببرند. این رویدادها بار دیگر ضرورت تأکید بر نقش بنیاد گرایی اسلامی به مثابه ابزار گسترش سلطه امپریالیسم را به روشنی در مقابل نیروهای آگاه و انقلابی قرار می دهد.

در شرایطی که رسوایی افشای فاکت های روزمره در مورد تنیدگی حیات بنیاد گرایی اسلامی با قدرتهای امپریالیستی و رژیمهای وابسته به آن هر روز بیشتر دامان این قدرتها و خالقان و حامیان داعش و اخلاف و اسلافش را می گیرد، جنایت تروریستی پاریس کوشش جدیدی برای تزریق خون تازه به پیکر فرتوت ماشین جنگ با "بنیادگرایی اسلامی" و تأکید بر ضرورت وحدت جهانخواران بین المللی در تشدید این کارزار بود. با این وجود هنوز هستند نیروهایی که به دلیل ماهیت طبقاتی خویش و وابستگی های مرئی و غیر مرئی شان به سیستم سرمایه داری، خواسته و ناخواسته به جای بررسی حقیقت و کاوش در سیاستها و منافع طبقاتی ای که در پشت ریش و عبای جریانات وابسته به بنیاد گرایی اسلامی نظیر داعش خوابیده است، ترجیح می دهند تا نهایتاً با برخی جرح و تعدیل ها تکرار کننده "تحلیل" ها و ادعاهای بیشرمانه بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی در توضیح رویدادهای کنونی باشند. همان تحلیلهایی که از سوی جنگ طلب ترین متفکران محافل امپریالیستی در

مبارزه با تروریسم، نتوانست موجب گمراهی مردمان آگاه جهان گردد؛ و قادر به پوشاندن این حقیقت نشد که حمله تروریستی پاریس و حجم انبوه تبلیغات فریبکارانه حول آن، قبل از هر چیز به طور مشخص در جهت تقویت خطوط ارتجاعی سیاست های جنگ طلبانه و فاشیستی سرمایه داری در آمریکا و اروپا قرار گرفته است، همانها که خواهان گسترش جنگ و لشکر کشی نظامی در ابعاد وسیعتر به عراق و سوریه زیر نام "مبارزه با بنیادگرایی اسلامی" می باشند.

اما از سوی دیگر خود این تظاهرات به اصطلاح ضد تروریستی و در دفاع از "آزادی بیان" به یک محک برای افشای ادعاهای مدعیان و سازمان دهندگان تبدیل گشت. یکی از نکات قابل تعمق این راهپیمایی شرکت دهها نفر از رهبران کشورهای مختلف در آن بود که در میان آنها نمایندگان دولت هائی نظیر آمریکا، انگلستان و اسرائیل که خود سالهاست بر طبل ترور و بنیادگرایی می کوبند قرار داشتند. این امر، مضحک بودن تبلیغات دولت فرانسه را به آشکاری در مقابل چشم همگان قرار داد. برآستی چگونه می توان حضور رهبران امپریالیستهای که خود خالق و تغذیه کننده بنیاد گرایی اسلامی و تروریسم در این شکل می باشند را در کارزاری که زیر نام "مبارزه بر علیه تروریسم" براه افتاد دید و این نمایش را جدی گرفت. وقتی که بنیامین نتانیاهو نخست وزیر اسرائیل که هنوز خون کودکان غزه بر دستانش خشک نشده پرچم مبارزه با ترور به دست می گیرد و در صف اول این تظاهرات می ایستد، هیچ انسان آگاهی اگر چشم خود را بر روی حقیقت نبندد نمی تواند فریکاری سازمان دهندگان تبلیغات جاری در مورد "مخالفت با تروریسم" و دفاع از ارزشهای "دمکراتیک" را باور کند. اتفاقاً حضور چنین تروریست های دولتی در صف تظاهرات مردم باید

به دنبال حمله تروریستی به نشریه فکاهی "چارلی ابدو" در پاریس و سپس حمله به یک سوپر مارکت متعلق به یهودیان در این شهر که طی این حملات حدود ۱۷ نفر کشته شدند، تظاهرات بزرگی در پاریس و اکثر شهرهای فرانسه شکل گرفت که چند میلیون نفر در آن شرکت کردند. برپائی این تظاهرات به واقع بیانگر خشم به حق مردم فرانسه نسبت به حمله تروریستی اخیر و انعکاسی از نگرانی آنها نسبت به نا امن شدن فضای جامعه فرانسه بود. در این میان اما، دولتهای تروریست و تروریست پرور سعی کردند از تظاهرات مردم خشمگین پاریس وسیله ای برای فریب توده ها و پوشاندن چهره خود بسازند. رئیس جمهور فرانسه اولاند، همراه با سارکوزی رئیس جمهور قبلی فرانسه اعلام کرده بودند که مشترکاً راهپیمائی "وحدت ملی" را هدایت خواهند کرد که اتفاقاً حضور نمایندگان دولت هائی چون آمریکا و اسرائیل در صف اول تظاهرات جلوه ای از این "هدایت" را به نمایش گذاشت. نه فقط خود دولت فرانسه بلکه دیگر همپالگی هایش که از طرق مختلف بانی و یاری دهنده گروه های اسلام گرا بوده اند کوشیدند از حادثه تروریستی "چارلی ابدو" که به حق با نفرت عمومی مردم آزادیخواه روبرو شد تا جایی که ممکن است سود جسته و سوار بر اعتراض مردم شوند تا از این طریق خود را مدافع "آزادی بیان" و مهمتر "مخالفت تروریسم" جا بزنند. این مانورها اما نه فقط با توجه به این واقعیت که در سالهای اخیر دولت های امپریالیستی در کشورهای خود در مقابل دید همگان امکانات و تسهیلات لازم در اختیار مرتجعین اسلامی گذاشته و به واقع به پرورش تروریسم پرداخته بودند بلکه همچنین با توجه به گسیل ناو جنگی فرانسه به خلیج فارس بلافاصله بعد از حمله تروریستی مورد بحث و تلاش های دیگر در ارتباط با محدود کردن آزادی های دموکراتیک تحت عنوان ضرورت

مورد مهمی که تمام سرنخ ها را هم در دست داشته اند کاری نکرده اند و عملاً اجازه داده اند تا فاجعه ۷ ژانویه شکل بگیرد؟ از سوی دیگر در رسانه های اجتماعی عکس یکی از این تروریستها درج شده که وی را در حین دست دادن با سرکوزی در زمانی که رئیس جمهور فرانسه بود نشان میدهد! به راستی او کیست که با سارکوزی دست می دهد و بعد ۷ ژانویه را سازمان می دهد؟ آیا این سئوالات تماماً زاده یک ذهن توطئه گر است؟ و یا ناشی از تأکید بر بخش کوچکی از واقعیاتی می باشند که نشان دهنده سازمان یافتگی و با برنامه بودن فاجعه تروریستی پاریس است. آیا نباید سؤال کرد که چرا بعد از این حادثه و در گرماگرم رقص جلادان بر سر جنازه قربانیانشان ناگهان افسری که بازپرس اصلی این پرونده بود و بعد از حادثه شخصا صحنه جنایت را دیده بود، "خودکشی" می کند و پلیس فرانسه در توجیه دلیل این "خودکشی" احمقانه اعلام می کند که چون فرد نامبرده با سلاح خودش کشته شده پس خودکشی کرده است! واقعیت این است که حادثه تروریستی ۷ ژانویه - که رئیس جمهور فرانسه از قرار آنرا ۱۱ سپتامبر فرانسه" اعلام نموده- مملو از تناقضاتی است که خارج از اراده سازماندهندگان در مقابل مردم آگاه - همان مردمی که نمی خواهند تکرار کننده تحلیل هایی باشند که رسانه های امپریالیستی روز تا شب جهت انحراف اذهان عمومی اشاعه می دهند- قرار گرفته است. بدون شک بررسی پرسش های فوق به روشن شدن موضوع و درک واقعیت کمک خواهد نمود.

حمله تروریستی در پاریس در بستر شرایطی صورت گرفته که نظام سرمایه داری در سطح جهان با موجی از یک بحران بزرگ دست به گریبان بوده و با توجه به ناتوانی ساختاری در فایق آمدن بر این بحران و حتی تخفیف آن، در سالهای اخیر بطور فزاینده ای به راه حل جنگ و ایجاد شرایط جنگی متوسل شده است. این یک واقعیت غیر قابل انکار است. نگاهی به جنگهای خونین و ضد خلقی ای که از بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و آغاز جنگ بی پایان آمریکا بر علیه تروریسم و بنیاد گرایی اسلامی) به رهبری آمریکا و مشارکت متحدینش در سراسر دنیا براه افتاده نشان دهنده گرایش روزافزون نظام گندیده سرمایه داری بر کوبیدن بر طبل جنگ برای خارج شدن از بحران هایش و یا تحفیف آن است. بر بستر پیشبرد چنین سیاستی ست که ما شاهد عروج بی سابقه بنیاد گرایی اسلامی هستیم که مطابق تمامی شواهد، بند نافش با منافع امپریالیسم آمریکا و بزرگترین انحصارات و کارتل های نظامی گره خورده است. بنیاد گرایی اسلامی که امپریالیست های غرب و در راس آنها آمریکا با آشکاری تمام بر جبهه نحیفش می دمند و

ما شاهد عروج بی سابقه بنیاد گرایی اسلامی هستیم که مطابق تمامی شواهد، بند نافش با منافع امپریالیسم آمریکا و بزرگترین کارتل های نظامی گره خورده است. بنیاد گرایی اسلامی که امپریالیست های غرب و در راس آنها آمریکا با آشکاری تمام بر جبهه نحیفش می دمند و با اسلحه و امکانات خود و پول رژیم های مزدورشان موجودیت یافته است دقیقاً ابزاری برای جنگ افروزی و ایجاد شرایط جنگی مورد نیاز نظام بحران زده سرمایه داری می باشد. این ابزار از عراق و سوریه گرفته تا نیجریه و سومالی و از یمن و افغانستان گرفته تا حتی چین و روسیه سلطان وار رشد کرده و به سلاح مهیبی در دست قدرتهای امپریالیستی بر علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم تبدیل گشته است.

گردد. به طور طبیعی هر جنگی دو طرف دارد. در نتیجه وقتی که بحث جنگ مطرح است باید دو طرف جنگ هم وجود داشته باشند. با توجه به چنین منطق و واقعیتی است که نه تنها جنگ وابستگان مختلف آمریکا با داعش بلکه انجام برخی اقدامات نظامی آمریکا علیه این نیروی ساخته و پرداخته خود امپریالیسم آمریکا نیز امر عجیب و غیر مترقبه ای نمی تواند باشد. اساساً به جز این، پراکندن سموم تبلیغات فریبکارانه امپریالیستی در میان آحاد مردم ممکن نمی گشت. اما برآستی مگر بحث اصلی بر سر چنین مسائلی است که در وسط یک بحث جدی مطرح شده و به مثابه موضوعی پیش و پا افتاده بحث واقعی را به سخره می گیرد. بحث اصلی این است که وقتی جنگی راه انداخته شد باید دریافت که اولاً این جنگ در چه عصری رخ داده و چه طبقاتی آن را شکل داده و از آن سود می برند و ثانیاً چه سیاستهایی شرایط شکل گیری این جنگ را فراهم نموده اند و منافع ناشی از این جنگ به جیب کدام طبقات سرازیر می گردد. ماهیت هر جنگ و طرفهای درگیر آن را نه ادعاهای طرفین بلکه سیاستهایی که در عمل به پیش می روند، تعیین می کنند.

حال باتوجه به آنچه توضیح داده شد آیا اگر کسی با اتکا به اسناد منتشره بگوید که برادران کواشی نامشان در لیست ترور آمریکا بوده و دولت فرانسه هم از این امر بی خبر نبوده است جانبدار "تئوری توطئه" می شود؟ بعد از این حادثه روشن شد که این دو برادر بر اساس قرارداد "شنگن" در فهرست تروریستهای اروپا قرار داشته اند و دولت فرانسه در حالی که کاملاً آگاه بوده که آنها حتی به سوریه هم رفته بودند، با اینحال این دولت مبادرت به دستگیری و یا کنترل آنها نکرده بود. برآستی چرا این به اصطلاح "ضد تروریست" ها که مدعی اند با ماهواره هایشان قادرند حرکت مورچه در روی زمین را هم تشخیص داده و ثبت کنند، در چنین

دوران بوش پسر تئوریزه شده و سعی دارد تضاد اصلی جهان امروز (تضاد بین خلقهای جهان با امپریالیسم) را تضاد بین "اسلام" و "مسیحیت" جا بزنند. آنها که از وقوع یک "جنگ صلیبی" و "بی پایان" سخن گفته بودند امروز حوادث تروریستی نظیر حادثه پاریس را بخشی از این جنگ توسط "بنیاد گرایی اسلامی" بر می شمارند. جنگی که گویا تمام دنیا باید برای شرکت در آن در زیر پرچم و "رهبری" بلا منازع امپریالیسم آمریکا به صف شوند و در غیر این صورت در صف "دشمن" محسوب خواهند شد.

در چنین فضای نا امن و رعب پراکنی ست که این روز ها هر کس و هر نیروی سیاسی با انکاء به واقعیات عینی بر تنیدگی رابطه منافع امپریالیسم با رشد و گسترش بنیادگرایی اسلامی تأکید می کند از سوی بعضی از همین نیروهایی که مستقیم و غیر مستقیم در رکاب امپریالیسم گام می زنند و یا برخی جریانات سازشکار و نادان درون صف خلق، به پیروی از "تئوری توطئه" متهم می شود. به عبارت دیگر در کوران تبلیغات جهنمی امپریالیستها که به طور روزمره مشغول مستقل نشان دادن دار و دسته های تروریست اسلامی بوده و آنها را جریانات مردمی ای جلوه میدهد که گویا برای "آخرت" و برای رفتن به "بهشت" و دسترسی به "نعمات" آن و از جمله "حوریان بهشتی" می جنگند، اگر نیرویی پیدا شود و با بررسی ادعا ها و پایگاه طبقاتی و سیاستها و منافع زمینی این دار و دسته ها به تحلیل آنها بپردازد و ماهیت وابسته آنها را نشان دهد، با مارک طرفدار "تئوری توطئه" مواجه خواهد شد چرا که در صحت تبلیغات و ادعاهای سرمایه داران و بلندگوهای تبلیغاتیشتان شک کرده و در مقابل کارزار فریبکارانه آنها ایستاده است. سپس، به چنین افراد و نیروهائی از سوی ابلهان گفته خواهد شد پس شما واقعیت حمله برادران کواشی به نشریه "چارلی ابدو" را انکار می کنید ! و می گوئید که آنها تعدادی از کاریکاتوریست های این نشریه را به خاطر کاریکاتورهای که چاپ کرده بودند به قتل رساندند؟ و یا پرسیده می شود که آیا معتقدید که نه آمریکا با داعش می جنگد و نه هواپیماهای بی سرنشین آمریکا از داعشیان می کشد و نه داعشیان سر قربانیان خود را گوش تا گوش با سرنیزه می برند! این سوالها گر چه بیانگر عمق سادگی و در مواردی هم منعکس کننده فریبکاری سئوال کننده می باشد در همان حال نشان می دهد که چنین نیروهایی درک نمی کنند و یا نمی خواهند متوجه شوند که بالاخره وقتی که قرار است سرمایه داری در جهت غلبه بر بحرانهایش شرایط نا امن و جنگی ایجاد کند، پس باید در مقابل یک طرف جنگ، فعالیت های جنگی دیگری هم صورت گیرد تا پروژه ایجاد و تشدید نا امنی تکمیل

است. امری که تجلیات تاسف بار آن این روزها در غالب تاخت و تاز نیروهای فاشیست در خیابانهای شهرهای اروپا و قتل و اذیت و آزار پناهجویان و توده های تحت ستم و بی دفاع مسلمان به یک پدیده روزمره تبدیل گشته است.

عروج و حضور فعال بنیادگرایی اسلامی که به همانگونه که بوش، رئیس جمهور سابق آمریکا وعده داده بود گویا برای نابودی آن به یک "جنگ بی پایان" نیاز است، یکی از ارکان توجیه کننده وضعی ست که امروز مردم جهان با آن مواجه اند و درست در امتداد چنین خطی و در چنین چهار چوبی است که حادثه نفرت بار تروریستی در پاریس قابل تبیین است. تجربه نشان داده که هر گونه مبارزه جدی با "بنیادگرایی اسلامی" نیازمند شناخت ماهیت طبقاتی این جریان و درک وابستگی آن به منافع و سیاستهای امپریالیستهاست. باید با نشان دادن و افشای دستهای خونین امپریالیستها در پشت رویداد هائی نظیر حادثه پاریس و منافی که برای آنها حاصل شده، تلاش کرد تا در کوران تبلیغات فریبکارانه کنونی چهره حقیقت را نمایان کرد. هر چه بیشتر بتوان حقایق را با مردم در میان گذاشت و بتوان شرایطی ایجاد نمود که مردم کمتر فریب تبلیغات دروغین سرمایه داری را بخورند امکان مبارزه برای نابودی نظام ظالمانه سرمایه داری که سرمنشاء همه شرایط ترور و وحشت و ناامنی است بیشتر می گردد، مبارزه ای که نجات کارگران و زحمتکشان به آن وابسته می باشد.

سلاح بنیادگرایی اسلامی در غرب به آشکاری به بورژوازی حاکم امکان داده تا به بهانه "مبارزه ضد تروریستی" و شرایط جنگی، تعرض هر چه گسترده تری را به حقوق طبقه کارگر و به آزادیهای دموکراتیک سازمان دهد؛ و می کوشد در برتو جو ترور و ناامنی ایجاد شده در کشورهای غربی با سرعت و شدت بیشتری دستاوردهای مبارزات توده ها در این کشور ها را پایمال نماید. تشدید سیاستهای ضد دموکراتیک و فضای نژادپرستانه برای منحرف ساختن ذهن توده ها از علت اصلی ادبار و بدبختی خویش و همچنین اختلال در مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و زحمتکشان منفعت روشن دیگری ست که از برکت وجود و رشد بنیادگرایی اسلامی نصیب سرمایه داران حاکم در جوامع غرب شده است.

گسترده تری را به حقوق طبقه کارگر و به آزادیهای دموکراتیک سازمان دهد؛ و می کوشد در برتو جو ترور و ناامنی ایجاد شده در کشورهای غربی با سرعت و شدت بیشتری دستاوردهای مبارزات توده ها در این کشور ها را پایمال نماید. تشدید سیاستهای ضد دموکراتیک و فضای نژادپرستانه برای منحرف ساختن ذهن توده ها از علت اصلی ادبار و بدبختی خویش و همچنین اختلال در مبارزات ضد سرمایه داری کارگران و زحمتکشان منفعت روشن دیگری ست که از برکت وجود و رشد بنیادگرایی اسلامی نصیب سرمایه داران حاکم در جوامع غرب شده

با اسلحه و امکانات خود و پول رژیمهای مزدورشان چون عربستان، قطر و اردن و ... موجودیت یافته است دقیقا ابزاری برای جنگ افروزی و ایجاد شرایط جنگی مورد نیاز نظام بحران زده سرمایه داری در شرایط کنونی می باشد. این ابزار از عراق و سوریه گرفته تا نیجریه و سومالی و از یمن و افغانستان گرفته تا حتی چین و روسیه سرطان وار رشد کرده و به سلاح مهیبی در دست قدرتهای امپریالیستی بر علیه طبقه کارگر و خلقهای تحت ستم تبدیل گشته است. در این چهار چوب، حادثه پاریس نیز همچون هر حادثه تروریستی دیگری از این قبیل در خدمت تسهیل شرایط برای پیشبرد سیاستهای جنگ طلبانه امپریالیستی قرار دارد.

این امر انکار ناپذیری است که بورژوازی در جوامع تحت سلطه و کانونهای بحران و مناطق تنش قدرت بین امپریالیستها، از بنیاد گرایی اسلامی در جهت پیشبرد "جنگهای نیابتی" استفاده کرده و می کوشد درحالی که خود را از آماج خشم و نفرت توده های این مناطق مصون نگاه می دارد انرژی انقلابی توده ها را در فضای جنگ و نا امنی ایجاد شده به هرز برزد. بورژوازی در کشورهای غربی نیز از ابزار بنیادگرایی برای مقاصد ارتجاعی خود سود می جوید. سلاح بنیادگرایی اسلامی در غرب به آشکاری به بورژوازی حاکم امکان داده تا به بهانه "مبارزه ضد تروریستی" و شرایط جنگی، تعرض هر چه

رسوایی افشای تسلیح سیستماتیک

داعش توسط ارتش آمریکا ...

(از صفحه ۱۰)

طرف دیگر و بالاخره تهدید منافع قدرت های امپریالیستی رقیب در منطقه می باشد.

تقویت جریانات مزدور موسوم به بنیاد گرایان اسلامی در سراسر دنیا توسط امپریالیسم آمریکا و ایجاد و تسلیح و تجهیز مزدوران داعش به مثابه آخرین تولیدات ماشین جنگی آمریکا، جلوه کثیف دیگری از پیشبرد چنین پروژه ای توسط بزرگترین کارتل های سرمایه داری و جنگ سالاران جیره خوار آنان است. افشای روز افزون نقش آمریکا در حفظ بقا و تسلیح داعش در بحران این منطقه همچنین سند ننگ و رسوایی برای تمامی نیروهای سیاسی ای ست که با تبلیغ و ترویج مواضع "رسمی" و ادعاهای مقامات جنگ افروز آمریکایی و متحدانشان در مورد جنگ با "تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی"، به طور مستقیم و غیر مستقیم به تأیید سیاست های ضد خلقی جنگ افروزان جهانی پرداخته و وظیفه روغن کاری چرخ های فرسوده ارباب جنگی امپریالیسم بر علیه طبقه کارگر و خلق های تحت ستم را بر عهده گرفته اند.



"با توده های کارگر چگونه می توان ارتباط برقرار کرد؟ مگر نه این است که کارگران را باید در جایی پیدا کرد که شکل طبقاتی پیدا کرده اند. در ارگان هائی که (از محافل کوچک کارگری گرفته تا اتحادیه ها و سندیکا و غیره) در جریان مبارزه خود به خودی کارگران به وجود آمده اند؟ در جریان این مبارزه خود به خودی، و در حین این شکل طبقاتی است که از یک طرف محافلی از

کارگران که دید وسیع تری دارند و به مبارزه ای پیگیر تر و همه جانبه تر فکر می کنند بر پا می شود. محافلی که از پیشرو ترین کارگران تشکیل می شود، محافلی که با توده های کارگر عمیقاً تماس دارند، و خلاصه محافلی که با روشنفکران انقلابی، یعنی سر چشمه های آگاهی سیاسی، ارتباط دارند و از طرف دیگر این مبارزه خود به خودی در جریان رشد خود پیش از پیش به یک مبارزه سیاسی نزدیک می شود. به موازات این جریان، محافل کارگران پیشرو رشد و گسترش بیشتری پیدا می کنند و آماده پذیرفتن تبلیغات سیاسی و شکل سیاسی می گردند... اما، ما با چه شرایطی روبرو هستیم؟"

رفیق کبیر، چریک فدائی خلق مسعود احمدزاده

کتاب مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک

www.siahkal.com

سازمان اقلیت، داعش و راه حل "جدائی دین از دولت" (بخش پایانی)

پیام فدائی: در بخش های قبلی این نوشته، نظرات سازمان فدائیان- اقلیت در ارتباط با "مستقل" نشان دادن جریان آمریکا ساخته داعش و گویا برخورداری آن از پشتیبانی توده ای مورد بررسی قرار گرفت و بر بستر این بررسی، نشان داده شد که اقلیت فاقد یک تحلیل واقعی از جریان داعش می باشد. همچنین تشابه بنیاد های همسان فکری این جریان با "حزب کمونیست ایران م ل م" نیز در مورد داعش خاطر نشان شد و تاکید گشت که چگونه اقلیت زیر نام "تحلیل" داعش، به تکرار ایده های فریبکارانه ای مشغول است که سر منشأ آنها اتاق های فکر امپریالیستی و رسانه های بورژوازی جهانی (یعنی خالقان و حامیان داعش) می باشند. در بخش پایانی این نوشته که در مقابل شماست برخی از تفکرات انحرافی سازمان فدائیان - اقلیت در مورد مقوله مذهب و ارتباط آن با طبقه و مبارزه طبقاتی بررسی شده و بنیاد های نظری غیر مارکسیستی و فرمیسم این جریان بروشنی به منصفه ظهور می رسد.

چنین دلایل حقیر و چنان موجودات کثیفی چون توکلی متوسل شود. بله آنروز که بورژوازی با حرفهای ولتر و روسو به میدان می آمد، این دلیل آن بود که آینده از آن اوست و امروز که با حرفهای قرآن خوانهای سر قبرستان به میدان می آید... مرگ خود را جلوی چشمش می بیند."

اکنون مقاله اقلیت هم می گوید که "هنگامی که بورژوازی به عنوان یک طبقه مترقی و انقلابی رسالتی تاریخی برای استقرار نظامی نوین را بر عهده داشت، نمایندگان و سخنگویان این طبقه از نمونه دیده رو، دالامبر، ولتر، هولباخ، مونتسکیو، رسو" بودند. "اکنون اما با تشدید بحران های نظام سرمایه داری، مبارزات روزافزون کارگران در سراسر جهان... افلاس و ورشکستگی بورژوازی به مرحله ای رسیده است که برای حفظ نظم موجود دست به دامان ارتجاعی ترین گروه های مذهبی شده است تا به عنوان نمایندگان جدید طبقه سرمایه دار رسماً قدرت را به دست بگیرند." ظاهراً ابراز چنین سخنانی را باید یک پیشرفت در موضع و نظر اقلیت تلقی کرد. اما هیئات که مقاله اقلیت به همین حرفها در همین حد هم وفادار نمی ماند. اگر چنین بود می شد انتظار داشت که حداقل صفحات بعدی مقاله به مبارزه با این بورژوازی دچار "افلاس و ورشکستگی" و سیستم سرمایه داری که "دست به دامان ارتجاعی ترین گروه های مذهبی شده" است اختصاص یابد و خواننده به سوی این مبارزه به منظور نابودی و از میان برداشتن سیستم سرمایه داری در ایران سوق داده شود. اما مقاله که گوئی آن سخنان را هم بدون توجه به معانی آنها ابراز داشته بود- که در این صورت صرفاً قصد چپ نمائی می توان از آن استنباط کرد- در ادامه، بورژوازی و سیستم سرمایه داری را به کناری گذاشته و از هر گونه برخورد به آنها اجتناب می کند (تا از هر گونه گزند در امان باشند) ولی در عوض و به جای سرمایه داران و سیستم سرمایه داری، اسلام را آماج حملات خود قرار می دهد. چرا؟ به این دلیل که مقاله اقلیت اکنون سخنان قبلی خود را فراموش کرده و حرف دیگری می زند و می گوید که اگر "دولت دینی" که جمهوری اسلامی نمونه ای از آن است، "بیرحمانه ترین سرکوب و اختناق" را "علیه مردم" به کار

اگر براساس آموزشهای مارکسیستی به واقعیات بنگریم خواهیم دید که جمهوری اسلامی مثل هر دولت ضد خلقی دیگری با ایدئولوژی مخصوص به خود (که در مورد این دولت، ایدئولوژی مذهبی است) و با ابراز دلایلی اعمال خود را به مردم توضیح می دهد. اما، از سوی دیگر، این وظیفه روشنفکران و توده های آگاه و انقلابی است که توضیحات این رژیم ها که صرفاً برای توجیه اعمال ضد خلقی و فریب مطرح می شوند را نپذیرند (همانطور که توضیحات و یا به واقع توجیهات یک رژیم مرتجع غیر مذهبی را نیز نباید بپذیرند)، بلکه بکوشند با اتکاء به واقعیهایی عینی موجود، علل واقعی اعمال ستم ها و سرکوبها و تبعیض ها و نابرابری ها از طرف رژیم را خود کشف کنند.

سرمایه داران داخلی ایران که خود را در پشت نقاب سیاه جمهوری اسلامی مخفی کرده بودند را به درستی شناخته و به توده ها بشناسانند. در چنان شرایطی چریکهای فدائی خلق خطاب به کارگران و توده های ستمدیده ایران می گفتند که این رژیم برای حفظ نظام سرمایه داری وابسته حاکم بر ایران روی کار آمده و درست مثل رژیم شاه وظیفه حراست از منافع سرمایه داران را به عهده دارد؛ و در سال ۱۳۶۲ در جزوه پیام به خلقهای قهرمان ایران نیز گفتند که "حاکمیت امپریالیسم در ایران چنان ضرباتی خورده و چنان دچار تزلزل است که ناگزیر است برای حفظ خود حتی الامکان به دامان رژیم جمهوری اسلامی، آخوندهای فاسد و قسی القلب و خرافات مذهبی بچسبد." امروز مقاله اقلیت هم ظاهراً حرف مشابه نقل قول فوق را می زند و می گوید که "استقرار دولت های مذهبی برای حفظ و حراست از نظام سرمایه داری بازتاب دهنده ورشکستگی و انحطاط تام و تمام این نظم جهانی است." **چریکهای فدائی خلق در منبع ذکر شده در فوق در ارتباط با وزیر کار وقت رژیم، احمد توکلی که با دلایل سطحی و حقیر در صدور تغییر قانون کار بر آمده و می خواست حتی نام کارگر را هم از کارگران ما بگیرد، گفته بودند که "کار امپریالیسم در کشور ما به چنان فلاکتی افتاده که مجبور است برای بقای خود و شرایط استثمارش به**

در مقاله "بحران سرمایه داری، بنیادگرایی و اسلام" از سازمان فدائیان (اقلیت)، می بینیم که بخش بزرگی از این مقاله ظاهراً برای نشان دادن چرایی اعمال نیروهای مرتجع اسلامی و مشخصاً حکومت های مذهبی علیه توده ها، صرف توصیف و توضیح اسلام از دید نویسنده گشته و اعتقاد به اسلام دلیل آن اعمال جا زده شده است. به واقع، اگر **نیروهای مرتجعی چون جمهوری اسلامی عملکرد های فاجعه بار سرمایه داران در جامعه ایران را با اسلام توجیه کرده و چهره استثمارگر و سرکوبگر و جانبیکار آنان را با اسلام می پوشانند، در اینجا اقلیت نیز در نقشی دیگر (در نقش منتقد مذهب و مخالف حکومت های مذهبی) علیرغم همه شعارهای ضد سرمایه داری اش، در عمل درست همان کار را انجام می دهد؛ و عملاً می کوشد خشم و کینه و نفرت به حق کارگران و دیگر توده های تحت ستم ایران از سرمایه داران داخلی و امپریالیستها، این بانیان اصلی شرایط دهشت آور و دردناک کنونی توده های تحت ستم ما را به سوی صرفاً یک ایدئولوژی ارتجاعی منحرف سازد. بررسی بقیه مطالب این مقاله موضوع فوق را با آشکاری در مقابل دید خواننده قرار خواهد داد.**

مقاله مورد بحث پس از این که با تکیه بر بحران سرمایه داری و دوره انحطاط سرمایه داری، مسئولیت تشکیل گروه های مرتجع اسلامی را به گردن توده های تحت ستم انداخت برای برداشتن گام بعدی مجدداً به سراغ بحران سرمایه داری رفته و با تأکید بر این که این سیستم دچار انحطاط و ورشکستگی می باشد سخنانی را مطرح می کند که ظاهراً شبیه سخنانی است که چریکهای فدائی خلق ایران از زمانی که دارو دسته خمینی تازه بر اریکه قدرت تکیه زده بود مطرح کرده اند. همه می دانند که در آن زمان قریب به اتفاق نیروهای اپوزیسیون و از جمله "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" که تحت یک رهبری اپورتونیستی قرار داشت بر خلاف "چریکهای فدائی خلق"، رژیم جمهوری اسلامی را رژیم مردمی تلقی می کردند. بر این اساس، آنها طبیعتاً با این وظیفه بسیار بیگانه بودند که چهره سرمایه داران بین المللی (امپریالیستها) و

و منعکس کننده شرایط و وضعیت جوامع آن قرون می باشند و حکومت های سرمایه داری نظیر جمهوری اسلامی امروز برای خدمت به دنیای به اصطلاح متمدن سرمایه داری از آن مطالب به نفع توجیه اعمال ارتجاعی خود سود می جویند.

همچنین در مقاله اقلیت آمده است که "بسیاری از تبعیض ها و نابرابری هایی که دولت های دیگر به سادگی نمی توانند در مورد مردم کشور خود اعمال کنند، در یک دولت مذهبی سهل و ساده انجام می گیرد، چون اجازه آن را پیشاپیش کتاب مقدس اسلامی صادر کرده است." این سخنان نیز نشان می دهند که مقاله اقلیت اعمال بسیاری از تبعیض ها و نابرابری ها در جوامعی که دولت مذهبی بر آنها حاکم است از جمله در جامعه ایران را به این علت می داند که به قول خودش اجازه آنها را کتاب مقدس اسلامی (قرآن) پیشاپیش صادر کرده است. در حالی که در واقعیت امر چنین دولت هایی هر چند به دلیل مذهبی بودنشان یکی از بدترین و سرکوبگرانه ترین دولت ها هستند برای انجام اعمال ارتجاعی خود نیازی به اجازه کتاب مقدس ندارند. چرا که آنها در پاسخ به نیاز سرمایه داری بحران زده است که به اعمال تبعیض و نابرابری و دیگر اعمال ستمگرانه دست می زنند؛ و آنگاه برای توجیه اعمال خود و فریب توده ها (شاید درستتر باشد گفته شود برای فریب "روشنفکران"ی از نوع نویسندگان مقاله اقلیت!!) از "کتاب مقدس اسلامی" هر آنچه لازم دارند را به عنوان فرامین و احکام الهی بیرون می کشند. این عمل یعنی توجیه اعمال خود با استناد به مطالب یک کتاب یا به طور کلی با توسل به یک ایدئولوژی البته امر غیر متعارفی در رابطه با دولتها نیست. دولت های امپریالیستی نیز برای توضیح یا به واقع توجیه اعمال خود به کتابها و ایدئولوژی خاص خود تحت عنوان اجرای "دموکراسی" و "عدالت" و غیره متوسل می شوند. با این نگرش می توان دید که آنها همان کاری را می کنند که حکومت های مذهبی از نوع جمهوری اسلامی با توسل به قرآن و به اصطلاح احکام و فرامین الهی انجام میدهند. در حقیقت، اگر بر اساس آموزش های مارکسیستی به واقعیات بنگریم خواهیم دید که جمهوری اسلامی مثل هر دولت ضد خلقی دیگری با ایدئولوژی مخصوص به خود (که در مورد این دولت، ایدئولوژی مذهبی است) و با ابراز دلایلی اعمال خود را به مردم توضیح می دهد. اما، از سوی دیگر، این وظیفه روشنفکران و توده های آگاه و انقلابی است که توضیحات این رژیم ها که صرفاً برای توجیه اعمال ضد خلقی خود و فریب مطرح می شوند را نپذیرند (همانطور که توضیحات و یا به واقع توجیهات یک رژیم مرتجع غیر مذهبی را نیز نباید بپذیرند)، بلکه باید بکوشند با اتکاء به

مقاله سیستم سرمایه داری را به کناری گذاشته و از هر گونه برخورد به آنها اجتناب می کند ولی در عوض و به جای سرمایه داران و سیستم، اسلام را آماج حملات خود قرار می دهد. چرا؟ به این دلیل که اقلیت می گوید که اگر "دولت دینی" که جمهوری اسلامی نمونه ای از آن است، "بیرحمانه ترین سرکوب و اختناق" را "علیه مردم" به کار می گیرد، این امر "از ذات عقاید مذهبی اسلام بر می خیزد". به این ترتیب، مقاله، نه بورژوازی مفلس و ورشکسته و نه سیستم سرمایه داری دچار بحران، بلکه اسلام را عامل همه ستمها و سرکوبها و جنایاتی بر می شمارد که توسط رژیم جمهوری اسلامی و رژیم های مذهبی دیگر در منطقه علیه توده ها اعمال می شود.

(که به واقع خدائی وجود ندارد که "عرصه حاکمیت" هم داشته باشد) بلکه حاکمیت امپریالیستی، یعنی حاکمیت مشتی از سرمایه داران بین المللی (با همپاری سرمایه داران داخلی) برقرار است و آنچه به عنوان فرامین و احکام الهی به نظر میرسند، احکام و فرامینی زمینی بیش نیستند که در خدمت تحکیم این سلطه و تأمین منافع امپریالیستها و سرمایه داران وابسته ایران به کار می روند. این واقعیت را به زبانی دیگر اینچنین می توان گفت که دلیل و سر منشاء همه بی رحمی ها، استثمار وحشیانه نیروی کار، تبعیض و نابرابریها و سرکوبها و چپاولگری ها، سرمایه داران و حاکمیت سرمایه داری در ایران در شرایطی است که این سیستم در چنبره بحرانی عمیق گرفتار آمده و برای برون رفت از آن به هر جنایت و آفرینش هر فاجعه ای دست می زند. کافی است که ادعاهای پیچانده شده جمهوری اسلامی در عبارات مذهبی را کنار گذاشته و به مثابه یک مارکسیست که دارای دید ماتریالیستی است به جای ادعاها بر خود واقعیت های عینی تکیه کرد، آنگاه به راحتی می توان دید که این رژیم بر اساس نیاز سیستم سرمایه داری و به نفع سرمایه داران مرتب از قرآن و کتب مذهبی دیگر به اصطلاح فرامین و احکام الهی و آیه و حدیث استخراج می کند. به واقع، جمهوری اسلامی به خاطر اعتقاد به اسلام نیست که چنین می کند و بر خلاف نظر اقلیت، "حافظ و مجری فرامین و احکام الهی" نیست، بلکه با تأکید تمام، حافظ و مجری فرامین و احکام سرمایه داران است - سرمایه داران داخلی و امپریالیستها. جالب است توجه شود که وقتی اقلیت از دولتی صحبت می کند که "عرصه حاکمیت خدا و حافظ و مجری فرامین و احکام الهی است" به کلی این واقعیت را از یاد برده است که آنچه در قرآن و کتب مذهبی دیگر آمده، "فرامین و احکام الهی" نبوده بلکه در برگزیده مطالبی هستند که در قرون گذشته توسط انسانهایی به تحریر در آمده

می گیرد، این امر "از ذات عقاید مذهبی اسلام بر می خیزد". به این ترتیب، مقاله، نه بورژوازی مفلس و ورشکسته و نه سیستم سرمایه داری دچار بحران که پیشتر در مورد آنها قلمفرسائی کرده بود، بلکه اسلام را عامل همه ستم ها و سرکوب ها و جنایاتی بر می شمارد که توسط رژیم جمهوری اسلامی و رژیم های مذهبی دیگر در منطقه علیه توده ها اعمال می شود. عجبا، پس علیرغم اظهارات ظاهراً چپ در فوق، اقلیت دست یازیدن رژیم های مذهبی چون جمهوری اسلامی به "بیرحمانه ترین سرکوب و اختناق" را ناشی از عملکرد ظالمانه ذاتی نظام سرمایه داری در شرایط گرفتار آمدن آن در بحرانی شدید نمی داند؛ و گویا این طبیعت سود جوئی سرمایه داران نیست که باعث شده تا آنها برای حفظ و افزایش نرخ سود خود در شرایط "افلاس و ورشکستگی" سرمایه داری دست به دامان اسلام و رژیم های مذهبی شده و جهت حفظ شرایط استثمار، از طریق "دولت دینی" خود به بیرحمانه ترین سرکوبها و اختناق توسل جویند. نه، از نظر اقلیت مقصر همه شرایط استثمار، بی رحمی ها و سرکوبها و اختناق در جامعه، "ذات عقاید مذهبی اسلام" می باشد. در سراسر این مقاله نقش سیستم سرمایه داری (آنهم بدون ذکر از سرمایه داران) به این خلاصه می شود که برای حکومت های مذهبی "خاک" یا زمینه داده است و به هر حال رهنمود این است که برای دست یابی به رهائی و آزادی باید "عقاید مذهبی اسلام" را از بین برد. به زبانی دیگر نباید کاری به سیستم سرمایه داری و طبقه سرمایه دار داشت بلکه باید با "علت" که از نظر اقلیت، ذات عقاید مذهبی اسلام است در افتاد.

اگر رژیم جمهوری اسلامی را به عنوان نمونه مشخصی از یک دولت مذهبی در نظر بگیریم می بینیم که این رژیم با ادعای داشتن مأموریت از طرف خدا برای اجرای احکام و فرامین قرآن بر روی زمین، دین اسلام را وسیله ای برای توجیه وجود استثمار، اختناق، سرکوب های بی رحمانه و وابستگی در جامعه ما قرار داده است. اما آیا وقتی مقاله اقلیت می گوید که: "تمام مصائب و بدبختی هایی که طبقه کارگر در طول این سالها با آن روبه رو بوده است، تشدید استثمار، تشدید فقر، بی حقوقی و سرکوب توسط دولتی انجام گرفته است که عرصه حاکمیت خدا و حافظ و مجری فرامین و احکام الهی است" (تأکید از ماست)، همین منظور را در نظر دارد؟ یا او به واقع پذیرفته است که به راستی حاکمیت خدا در ایران بر قرار است و رژیم دلمشغول پیاده کردن احکام قرآن در جامعه ماست؟! و جمهوری اسلامی به قول خود وی "حافظ و مجری فرامین و احکام الهی است؟! نه فقط جمله فوق بلکه کل پیام اقلیت در این مقاله جز این را به خواننده القاء نمی کند. اما، **واقعیت این است که در ایران نه حاکمیت خدا**

تردیدی نیست که "جدائی دین از دولت" یکی از شعارهای درست، به جا و به حق مردم مبارز ایران است. اما می دانیم که امروز نیروهای رفرمیست و حتی بخشی از اپوزیسیون خود رژیم نیز چنین شعاری را مطرح یا از آن حمایت می کنند. بنابراین باید دید که اقلیت با طرح این شعار، آیا مرزی هم بین خود و رفرمیست ها ترسیم می کند؟ برای درک مطلب باید حد و چگونگی ترسیم چنین مرزی را شناخت. به زبانی دیگر، اگر بحث بر سر آن نیست که هیأت حاکمه معمم و آخوند جای خود را به هیأت حاکمه ای با همان ماهیت ولی در لباس غیر مذهبی کت و شلوار بدهد، لازم است دانسته شود که تحقق این شعار با چه تحویلی باید همراه باشد؟ به واقع باید روی این موضوع دقیق شد که شعار جدائی دین از دولت به چه صورتی باید متحقق شود تا طبقه کارگر و دیگر توده های تحت ستم ایران به طور واقعی از سرکوبها و ستم ها و مظالم گوناگونی که امروز با آنها مواجه اند رها شوند!

شکی نیست که رفرمیست ها شعار جدائی دین از دولت را به شرط حفظ سیستم سرمایه داری وابسته حاکم پر ایران مطرح و از آن دفاع می کنند. ظاهراً، اقلیت را نباید جزء این دسته قرار داد چرا که این سازمان مدعی است که خواهان حفظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران نیست، و همواره در شعار، خود را نیروئی ضد سرمایه داری می خواند. اما همانطور که دیدیم در مقاله مورد بحث ("بحران سرمایه داری و نقش بنیادگرایی و اسلام") که پای تحلیل مشخص از شرایط مشخص در میان است اقلیت، به جای سرمایه داران و سیستم سرمایه داری، صراحتاً "ذات عقاید مذهبی اسلام" را علت همه سرکوبها و بی عدالتی ها و تبعیض های اعمال شده بر مردم تحت ستم ایران قلمداد نمود؛ و در نتیجه نه مبارزه با سرمایه داران و سیستم سرمایه داری بلکه مبارزه با اسلام را در دستور کار خود قرار داد. به واقع اقلیت در این مقاله به خواننده خود می گوید که فعلاً سیستم سرمایه داری و طبقه سرمایه دار موضوع مبارزه اصلی نیست بلکه باید علیه اسلام که از دید اقلیت بانی همه ستمها و مظالم کنونی است مبارزه کرد. واضح است که این برخورد جز در خدمت حفظ نظام سرمایه داری ایران قرار ندارد. بنابراین، شعار جدائی دین از دولت در نزد اقلیت - چه به آن اعتراف کند یا نکند با حفظ سیستم سرمایه داری حاکم بر ایران مطرح است و از این رو، نمی تواند دارای ماهیت رفرمیستی نباشد. ایده آلی که اقلیت مطرح می کند این است: حفظ نظام سرمایه داری در ایران بدون جمهوری اسلامی! "استقرار یک دولت نوین" (ماهیت آن مهم نیست. فقط اسلامی نباشد) که در آن "دین و دولت به رادیکالترین شکل ممکن از یکدیگر جدا

بقیه در صفحه ۸

این رژیم بر اساس نیاز سیستم سرمایه داری و به نفع سرمایه داران مرتب از قرآن و کتب مذهبی دیگر به اصطلاح فرامین و احکام الهی و آیه و حدیث استخراج می کند. وقتی اقلیت از دولتی صحبت می کند که "عرصه حاکمیت خدا و حافظ و مجری فرامین و احکام الهی است" بکلی این واقعیت را از یاد برده است که آنچه در قرآن و کتب مذهبی دیگر آمده، "فرامین و احکام الهی" نبوده بلکه در برگزیده مطالبی هستند که در قرون گذشته توسط انسانهایی به تحریر در آمده و منعکس کننده شرایط و وضعیت جوامع آن قرون می باشند و حکومتیهای سرمایه داری نظیر جمهوری اسلامی امروز برای خدمت به دنیای به اصطلاح متمدن سرمایه داری از آن مطالب به نفع توجیه اعمال ارتجاعی خود سود می جویند.

مناسب برای از بین بردن علت بیماری، به خواننده اطلاع می دهد که در بن بست ی گرفتار است و قادر به تجویز داروئی برای رفع علت نمی باشد؛ آخر، اقلیت از جان سختی مذهب که حتی در جامعه سوسیالیستی هم تا مدتها از بین نخواهد رفت بی خبر نیست و به خواننده می گوید که "اصولاً نمی توان مذهب را برانداخت یا دقیق تر ملغا ساخت". پس، مایوس و نا امید از ارائه نسخه ای برای از بین بردن "ذات عقاید مذهبی اسلام" به مثابه علت و سر منشاء همه مصایب توده ها، به ناچار به تجویز یک داروی مسکن اکتفاء می کند و از اقدام به ریشه کن کردن "ذات عقاید مذهبی اسلام" و انجام یک عمل به اصطلاح رادیکال و انقلابی دست می شوی. در حقیقت، اگر همانطور که در اول این مقاله دیدیم از نظر انگلس و لنین مؤثرترین راه مبارزه با دین و مذهب، مبارزه برای نابودی جامعه سرمایه داری می باشد(*) - چرا که به قول لنین، "امروزه عمیق ترین ریشه های مذهب در ستم اجتماعی بر توده های زحمتکش و ناتوانی ظاهراً محض آنها در برابر نیروهای لحام گسیخته سرمایه زهفته است" و لذا بدون از بین بردن "نیروهای لحام گسیخته سرمایه" نمی توان ریشه مذهب را خشکاند، و یا به قول انگلس تا زمانی که "پایه واقعی عمل بازتاب مذهبی" یعنی "جامعه بورژوائی کنونی" پابرجاست "خود بازتاب مذهبی" هم به جا خواهد ماند-

اقلیت بی اعتنا به چنین رهنمودهائی، در مقابل بن بست خویش، راه میان بر زده و راه حل به اصطلاح مشعشانه زیر را ارائه داده و می گوید: "آنچه که فوریت آن در کشورهایی نظیر ایران ضروریست، نه فقط سرنگونی دولت دینی، بلکه استقرار یک دولت نوین است که در آن دین و دولت به رادیکالترین شکل ممکن از یکدیگر جدا شده باشند". همین موضوع را بررسی کنیم.

واقعیت های عینی موجود، علل واقعی اعمال ستم ها و سرکوبها و تبعیض ها و نابرابری ها از طرف رژیم را خود کشف کنند. مثلاً اگر امروز شاهدیم که در مدت کوتاهی از زمان روی کار آمدن دولت روحانی بنا به آمار منتشر شده، ۸۵۲ نفر (تا زمان نوشته شدن این مقاله، آبان ۱۳۹۲) در ایران به چوبه دار سپرده شده اند آنهم اغلب در ملاء عام، و سعی شده است که خبر آنها از طریق رسانه های مجاز به گوش مردم برسد، این امر به خاطر آن نیست "کتاب مقدس قرآن" اجازه چنین وحشیگری را پیشاپیش به جمهوری اسلامی داده است و یا حسن روحانی (فریدون)، این مردک ریاکار بیشتر از رئیس جمهور های قبلی متدین است و می خواهد احکام خدائی و فرامین قرآن را با شدت هر چه بیشتری به مورد اجرا بگذارد! کسی که ایده آلیست نباشد موضوع را چنین توضیح نمی دهد بلکه بدون باور به توجیهاتی که روحانی و دیگر سران رژیم مذهبی حاکم برای این اعمال کثیف و ددمنشانه خود ارائه می دهند، توجه خود را معطوف شرایط مادی ای می سازد که انجام آن اعدام ها را برای آنها ضروری ساخته است. دولت روحانی و کل سران رژیم در شرایطی که خود می دانند با حفظ و دفاع از سیستم گنبد سرمایه داری در ایران چه فشارهای طاقت فرسایی در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر گرده کارگران و دیگر توده های رنج دیده ایران تحمیل می کنند و کاملاً از اوضاع انفجاری جامعه باخبرند، از طریق این اعدام ها سعی در ایجاد فضای رعب و وحشت هر چه شدیدتری در جامعه را دارند تا از این طریق از اوج گیری مبارزات توده ها و انفجارات توده ای جلوگیری نمایند. آنها، بدون آن که پیشاپیش از کتاب مقدس کسب اجازه کرده باشند، در جهت حفظ وضع موجود چنین می کنند، ولی در همان حال دلایل الهی و آسمانی برای اعمال وحشیانه خود می تراشند.

مقاله اقلیت از آنجا که از دید ماتریالیستی برخوردار نیست و به همین خاطر توجیهات ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی را پذیرفته و دلیل اعمال ارتجاعی آن می داند، به صراحت می گوید که همه مظالم و مصیبت هایی که کارگران و مردم تحت ستم ایران متحمل می شوند "از ذات عقاید مذهبی اسلام بر می خیزد". از این رو صفحات زیادی از مقاله مورد بحث از طرف اقلیت به خیال خود به اسلام زدائی اختصاص داده شده است. اما علیرغم این امر، در آخر این بخش نکته ای که نمی توان آن را مضحک ننماید جلب توجه می کند. می گویند یک پزشک خوب وقتی علت بیماری را دریافت، داروی مناسب آن را هم تجویز می کند. اما اقلیت در اینجا در حالی که علت همه مظالم و مصیبت های موجود در جوامعی نظیر ایران را ذات عقاید مذهبی اسلام معرفی می کند به هنگام پیچیدن نسخه

پیرامون جنایت هولناک

در دفتر یک



روزنامه در پاریس!

روز چهارشنبه ۷ ژانویه ۲۰۱۵، با حمله مسلحانه تروریست های اسلامی به دفتر روزنامه فکاهی "چارلی ابدو" در پاریس حدود ۱۰ تن از کارکنان و دست اندرکاران این نشریه کشته و نزدیک به همین تعداد مجروح شدند. این جنایت هولناک و جنگ و گریزهای پس از آن که سرانجام منجر به کشته شدن تروریست ها شد، به ظهور موج نوینی از وحشت و ناامنی در میان مردم اروپا منجر گردیده است. اما در شرایطی که این جنایت آشکار و سازمان یافته، به حق از جانب افکار عمومی آزادخواه و مترقی در سطحی وسیع محکوم گشت، رسانه های تبلیغاتی دولت فرانسه و همپالگی های آن ها در آمریکا و اروپا به سرعت از این جنایت به عنوان توجیهی برای پیشبرد سیاست های ضد مردمی خود سود جستند. از اولین ساعات وقوع این جنایت، خوارها گزارش و مطلب در چهارچوب ادعا ها و سیاست های رسوای ضد انقلابی و جنگ طلبانه امپریالیست ها در به اصطلاح ضرورت تشدید جنگ با "بنیادگرایی اسلامی" و به این بهانه ضرورت تشدید تعرض به حقوق و آزادی های دمکراتیک در کشورهای اروپایی با توجیه "دفاع در مقابل تروریسم" و "اخطار" در مورد قتل عام مردم در اروپا به دست "مسلمانان افراطی" آذین بخش رسانه های اصلی ارتباط جمعی تحت کنترل طبقات حاکم گشت. در گیر و دار این حادثه تروریستی و تبلیغات متعاقب آن خبر اعزام ناو هواپیمابر "شارل دوگل" فرانسه

به خلیج فارس برای مشارکت در جنگ بر علیه داعش نیز اعلام شد. هم اکنون نیز در پرتو تأثیرات ناشی از این حادثه تروریستی و با تلاش های بی شائبه برخی از جناح های امپریالیستی در غرب موجی از تبلیغات نژادپرستانه با مضمون مسلمان ستیزی و دامن زدن به تضاد بین مردم مسیحی و مسلمان و یهودی براه افتاده است. به این ترتیب آشکار است که دولت فرانسه چگونه از عملیات جنایتکارانه تروریست های اسلامی در جهت تسریع پیشبرد نقشه های ضد مردمی خود استفاده کرده و می کوشد تا از طریق رعب افکنی، ضمن گسترش فعالیت های جنگ افروزان امپریالیستی، تعرض سرکوبگرانه جدیدی را به آزادی ها و حقوق دمکراتیک و مدنی مردم سازمان دهد.

جنایت تروریستی در پاریس و نتایج سیاسی و اجتماعی آن و تبلیغات مسمومی که پس از این حادثه تروریستی اتفاق افتاده، شاهد دیگری بر تئیدگی سیاست های جنگ طلبانه و منافع امپریالیست ها با جریانات موسوم به بنیادگرایان اسلامی است. افکار آزادخواه و مبارز بخوبی می دانند که در طول دهه های اخیر چگونه دولت آمریکا با کمک سایر قدرت های امپریالیستی و رژیم های دست نشانده خود، با آفریدن هیولای بنیادگرایی اسلامی و تسلیح و تجهیز و رشد آن در سطح بین المللی "دشمنی" را خلق کرده اند که از اعمال و کردار ضد خلقی آن در همه جا برای توجیه سیاست های جنگ طلبانه و تعرض ضد انقلابی خویش علیه طبقه کارگر و خلق های تحت ستم در سطح بین المللی استفاده کرده و می کنند.

همه بیاد دارند که در اوج فاجعه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طبقه حاکم در آمریکا از زبان بوش و سایر سیاستمداران خود چگونه با استناد به این جنایت در باره آغاز یک "دوره نوین"، دوره "جنگ بی پایان" و "جنگ صلیبی" به عربده کشی پرداخته

بود، آن هم در شرایطی که تمامی شواهد عینی نشان دهنده آن بودند که بند ناف تروریست های اسلامی مسبب فاجعه ۱۱ سپتامبر، موسوم به القاعده چگونه با محافل قدرت در هیات حاکمه آمریکا گره خورده بود. حمله تروریست های اسلامی به دفتر روزنامه فکاهی "چارلی ابدو" جلوه ای از تداوم همان سیاستی است که به برکت دار و دسته های اسلامی نظیر القاعده و داعش که خود مخلوق و دست پرورده امپریالیسم آمریکا بوده و هستند، اجرا می گردد. به واقع، آن چه که امروز در قالب تحرکات ضد خلقی دار و دسته های مزدور و رنگارنگ اسلامی در سوریه و عراق و یمن و افغانستان و سومالی و بالاخره شهرهای اروپا در حال روی دادن است و عربده های جنگی مقامات دولت های امپریالیستی، تداوم منطقی روندی می باشد که توسط بوش اعلام و عملی شد و در دوره اوباما نیز ادامه یافته است. جنایت نفرت انگیز روزهای اخیر در دفتر مجله "چارلی ابدو" در چنین فضایی اتفاق افتاده و قابل درک است. با این حال شاهدیم که نه فقط خود نیروهای امپریالیستی بلکه دولت های سرکوب گری نظیر جمهوری اسلامی که بنیاد گرایی اسلامی و تروریسم ذاتی وجودشان می باشد نیز با محکوم کردن جنایت اخیر در پاریس سعی دارند خود را مخالف تروریسم و مدافع آزادی و دموکراسی جا بزنند.

بدون شک، سیر رویدادها بار دیگر به همگان ثابت خواهد نمود که "بنیادگرایی اسلامی" جز وسیله ای در جهت گسترش سلطه امپریالیسم نمی باشد.

نابود باد امپریالیسم!

نابود باد بنیادگرایی اسلامی، ابزار

گسترش سلطه امپریالیسم!

پیروز باد مبارزات کارگران و خلقهای

جهان علیه سیاستهای نو استعماری!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۰ ژانویه ۲۰۱۵

سازمان اقلیت، داعشی و راه حل ... (از صفحه ۷)

شده باشند". اما واقعیت این است که تحقق شعار جدائی دین از دولت همراه با دست نخورده گذاشتن سیستم سرمایه داری حاکم بر جامعه و آنگاه به قول اقلیت "استقرار یک دولت نوین..." جز به معنی استقرار یک "دولت نوین" سرمایه داری البته در شکل و شمایل متفاوت از جمهوری اسلامی نمی باشد. این همان دولت نوین سرمایه داری است که طبقه کارگر و توده های تحت ستم ایران را به گونه دیگر (با تکیه بر ایدئولوژی اولترا فاشیستی دیگر) به بند کشیده و آنها را با فجایع و مصیبت های نوینی روبرو خواهد ساخت؛ و راه حل به اصطلاح مشعشانه ای است که هرگز به رهائی واقعی توده ها نخواهد انجامید.

هر چقدر هم سازمان اقلیت خود را مدافع سوسیالیسم و طبقه کارگر بنامد، تفکر حاکم بر شعاری که در این مقاله به عنوان راه حل در مقابل طبقه کارگر و دیگر توده های تحت ستم ایران قرار داده شده چیزی جز تفکر رفرمیستی نبوده و ربطی به سوسیالیسم و طبقه کارگر ایران ندارد. در جامعه ما، شعار جدائی دین از دولت تنها با مبارزه جهت نابودی سیستم سرمایه داری در ایران، شعاری مردمی و انقلابی است.

(*)- همراه با این مؤثرترین راه مبارزه با مذهب، آموزگاران پرولتاریا و به خصوص انگلس همواره بر لزوم مبارزه فرهنگی با ایده آلیسم و خرافات مذهبی از طریق اشاعه دیدگاه های علمی و ماتریالیستی در جامعه تأکید کرده اند.

به خارج از کشور و یا رسیده از خارج از کشور و غیره که دیگر جای هیچگونه انکاری برای او باقی نمی‌ماند. و شاید به همین دلیل هم بود که این بار دیگر رفیقمان زیر شکنجه‌های دژخیمان مقاومت سابق را از خود نشان نداد.

حال که در باره زندان و شکنجه صحبت می‌کنم باید به این نکته هم اشاره کنم که تجربه نشان داده که در جوامع طبقاتی، طبقات حاکم و استثمارگر برای حفظ منافع خود، مبارزه نیروهایی که علیه ظلم و ستم و ناعدالتی آنها یعنی منافعشان بپا می‌خیزند را همواره با دار و شکنجه و زندان پاسخ می‌دهند تا بهتر و راحت تر بتوانند به استثمار خود ادامه دهند. به همین دلیل هم شکنجه و زندان و اعدام یکی از ضرورت‌های وجود جوامع طبقاتی است. و در عصر ما که سرمایه داری بر همه جهان سیطره یافته این ابزارها برای مهار مبارزات توده‌ها به وسیله دولتهای سرمایه‌داری به وفور بکار گرفته شده و خواهد شد؛ تعجب انگیز نیست که شاهد این باشیم که جمهوری اسلامی به مثابه حافظ نظام سرمایه داری در ایران در این زمینه گوی سبقت را از همپالگی‌های خود ربوده باشد. و قتیکه در کتاب جدال با خاموشی که در باره شرایط زندانهای جمهوری اسلامی نوشته شده است خواندم که موسوی تبریزی "دادستان انقلاب اسلامی" در نیمه اول سال ۶۰ گفته است: "هر کس در برابر این نظام عادل بایستد کشتن او واجب است" و مهدی گیلانی گفته است "اسلام اجازه نمی‌دهد که بدن مجروح اینگونه افراد یاغی به بیمارستان برده شود بلکه باید تمام کشته شود؛" آنگاه بهتر آن شرایط دهشتناکی که این رژیم در دهه ۶۰ در زندانها شکل داده بود و عظمت مقاومت زندانیان سیاسی در چنین شرایطی برایم قابل درک شد. آن شرایطی که کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ نقطه اوج آن بود و در طی آن هزاران تن از بهترین آزادیخواهان کشورمان به قتل رسیدند.

اما شک ندارم که مردم ما بازهم همانند شرایط قیام بهمن ۵۷ بپاخاسته و فرزندان آگاه و مبارزه خود را از پشت میله‌های آهنی زندان آزاد نموده و ما دو باره امکان می‌یابیم که آنها را به آغوش بکشیم. چرا که مردم ما هدفی دارند که تا رسیدن به آن از حرکت باز نمی‌مانند. هدف نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته برای رسیدن به: تقسیم نان بطور مساوی برای همه، آزادی برای همه ستمدیدگان، برابری کامل زن و مرد، جدایی کامل دین از دولت و ... جهت هموار کردن راه پیروزی کارگران و زحمتکش‌ها و برقراری شرایطی آزاد و دموکراتیک که کارگران سرنوشتشان را خود تعیین کنند.

**جاودان باد خاطره تمام جانباختگان
راه آزادی و سوسیالیسم**

اکبر نوروزی- دی ماه ۱۳۹۳

رفیقی که من هفته قبل با او و برادرش به کوه رفته بودم و در بالا برخوردش را گفتم دستگیر می‌شود و بدین ترتیب باز یکی دیگر از رفقای مبارز و آگاه ما بدام جلاخان رژیم می‌افتد.

در آن سالها که ما در آغاز فعالیتهای سیاسی‌مان بودیم، آموخته بودیم که هنگام دستگیری به دست مزدوران رژیم باید منکر همه چیز شد. و همین آموخته را رفیقمان بر عکس رفیق اولی بدرستی توانسته بود در زمان دستگیری بکار ببندد؛ بطوریکه بعد از ۵ سال تحمل وحشیانه‌ترین شکنجه‌های جسمی و روحی منکر همه چیز شده بود. و همواره به دژخیمان جمهوری اسلامی می‌گفته که او را اشتباهی دستگیر کرده و به زندان آورده‌اند و او هیچ کسی را نمی‌شناسد.

طبق خبرهایی که بعدها بدستم رسید این رفیق را هر زمان بعد از شکنجه‌های شدید می‌خواستند به سلول برگردانند مجبور می‌شدند او را با پتو حمل کنند و به این وسیله او را به سلولش بازگردانند. بطوری که به گفته هم سلولی‌هایش گاه قطره‌های خون از پتوی او به زمین می‌چکید. اما با همه این شکنجه‌ها او مقاومت کرد و با مقاومت خود مقابل مزدوران سرمایه، نمونه‌ای از ایستادگی، صداقت و مبارزه برای زندانیان دیگر گردید. وقتی که در بیرون زندان اخبار مقاومت او به گوش من می‌رسید همواره پیش خود می‌گفتم که رفیقمان هدف خود را مشخص کرده و با تحمل درد شکنجه دارد راه رسیدن به آن هدف را هموار می‌کند. و بعد ها هم که شنیدم رفیقمان بعد از ۵ سال از زندانهای جمهوری اسلامی جان به در می‌برد و آزاد می‌شود برایم قطعی شد که به هدفی که در مقابل خود گذاشته بود دست یافته است.

واقعیت این است که درسی که ازاین رفیق که گوشه ای از شرح حالش را نوشتم فرا گرفتم یعنی روشن بودن هدف برای هر حرکت تا امروز آویزه گوشم بوده و در تجربه دیده ام که هر گاه آنرا نادیده گرفته ام در عمل چوبش را خورده ام.

این را هم باید اضافه کنم که متأسفانه آزادی این رفیق زیاد طول نکشید چون او که بعد از این همه مقاومت توانسته بود بازجویانش را فریب دهد و به آزادی دست می‌یابد از این امر غافل بود که ممکن است رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی او را در کنترل و تعقیب خود نگهدارد. بر اساس همین غفلت، بعد از آزادی از زندان، با شور و شوق بیشتری در جستجوی ارتباط با رفقای دیگر بر می‌آید -آنهم بدون توجه به تغییراتی که در فاصله ای که او در زندان بود در کل جامعه پیش آمده است- و به این ترتیب بعد از مدت کوتاهی او دوباره به دام جلاخان رژیم می‌افتد. اما این بار جلاخان با دستی پر و مدارک کافی او را دستگیر می‌کنند. مدارکی مانند تماسهای تلفنی ضبط شده، نامه‌های ارسال شده



به باورم هیچ نسلی خاطرات خودشو هیچ وقت فراموش نمی‌کنه، چرا که این خاطرات حاوی گرانبهاترین تجربیات می‌باشند. بین سالهای ۵۹ - ۵۸ بود که هنوز دستاوردهای قیام کاملاً قلع و قمع نشده بودند؛ به همین دلیل هم هنوز می‌شد دسته جمعی به کوه رفت و حتی جلسات آموزشی در کوه برگزار نمود. در یکی از جمعه‌هائی که با تعدادی از رفقا و دوستان که رفیق مسئول تشکیلاتی ام هم جزء آنها بود به کوه رفته بودیم، در حین بالا رفتن از کوه به طرف پناهگاه شروین بودیم، که برادر رفیق تشکیلاتی‌ام شوخی می‌کرد و مزه می‌پراند که رفیقم خیلی جدی به برادرش تذکر داد و گفت ما الان یک هدف داریم و هدفمان هم رسیدن به بالای کوه است، و قتیکه بالای کوه رسیدیم میتونی شوخی کنی و مزه بپرونی! این جمله همواره در ذهن من باقی ماند و هنوز هم علیرغم گذشت این همه سال آنرا به خاطر دارم. شاید هم دلیل این ماندگاری این باشد که در آن برنامه کوهنوردی بود که یاد گرفتم که در هر کاری باید هدف مشخص داشت و با همه انرژی به سوی آن هدف و برای تحقق آن حرکت نمود.

هفته بعد هم باز با رفیقمان دوباره به کوه رفتیم اما اینبار حرکتمان کاملاً سیاسی و تشکیلاتی بود یعنی دیگر دوست و آشنا حضور نداشتند و همه دسته کوهنوردی را رفقای گروه‌مان -یعنی هواداران سازمان چریکهای فدائی خلق در آن زمان- تشکیل می‌دادند. اتفاقاً یکی از رفقای مسئول سازمان برای پاسخگویی به سوالات و انتقادات آمده بود و جلسه سیاسی که در کوه داشتیم به خوبی برگزار شد و قتیکه پائین کوه آمدیم رفیق مسئول که برای پاسخگویی به سوالات و انتقادات آمده بود با همه ما خداحافظی کرد و رفت. اما متأسفانه این رفیق همان روز توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر می‌شود و در زندان تحت شکنجه قرار می‌گیرد. آن طور که بعد ها شنیدم تحت شکنجه‌های وحشیانه رژیم، رفیق مزبور توانایی مقاومت را از دست می‌دهد و قرار ملاقاتی را که با رفیق دیگری در روز بعد داشته را لو میدهد. بر سر این قرار همان

عربستان سعودی و قطر نگاهداری می شده است. سرانجام در روزهای اخیر با انتشار گزارشی از سوی "کمیته امنیت و دفاع" مجلس عراق که در آن از جمله به اطلاعات "کمیسیون امنیت شورای استان صلاح الدین" رجوع داده شده، روشن گشته که نیروهای داعش توانسته اند با کمک "هواپیماهای ناشناس" در استان صلاح الدین و مناطق جنوب شرق تکریت از هوا سلاح و تجهیزات جنگی بدست بیاورند. این در حالی ست که در هفته های اخیر مواضع داعشی ها در این مناطق نیز از سوی نیروهای ارتش عراق و متحدانش زیر فشار قرار گرفته بودند.

گسترده‌گی انتشار این اخبار بالاخره خشم و واکنش مقامات رسمی دولت عراق که خود با حمایت و پشتیبانی آمریکا بر سر کارند را نیز در آورد، تا جایی که به دنبال گزارش "کمیته امنیت و دفاع" مجلس عراق نمایندگان پارلمان عراق خواهان "شکایت" وزیر خارجه عراق در سازمان ملل بر علیه آمریکا شده و برخی از این نمایندگان از دولت دست نشانده "حیدر العبادی" خواستار قطع خرید تسلیحات از دولت آمریکا برای ارتش عراق و جایگزینی آن با خرید اسلحه از "سایر کشورها" شدند. شماری از این نمایندگان در مصاحبه ها و بیانیه های رسمی بر "دروغین" بودن ادعاهای دولت آمریکا مبنی بر "جنگ برای نابودی" داعش تاکید کرده و اعلام کردند که کمک های سیستماتیک به داعش نشان می دهد که برخی کشورها می خواهند که "عراق همچنان در اشغال تروریست های داعش باقی بماند".

اخبار فوق تنها گوشه کوچکی از نقش کثیف و ضد خلقی امپریالیسم آمریکا در جنگ عراق و سوریه را افشا می کند و ماهیت این جنگ که با ادعای "نابودی تروریسم" از سوی آمریکا و متحدینش بر پا شده را نشان می دهد. **کمک های تسلیحاتی سیستماتیک ارتش آمریکا در میدان های جنگ در عراق و سوریه به داعش سند دیگری ست که نشان می دهد دولت آمریکا با بحران سازی و جنگ افروزی در این منطقه و تلاش برای کنترل و هدایت بحران و طولانی نمودن جنگ جاری در جهت منافع خود، نه در صدد نابودی "تروریسم" بلکه در حال پیشبرد برنامه های ضد انقلابی بزرگ خود در منطقه است. برنامه ای که اساس آن تقویت چرخ های راکد اقتصاد بحران زده سرمایه داری از کانال بحران سازی و راه اندازی جنگ های بی پایان از یک طرف و تلاش برای حفظ و گسترش حضور نظامی در این منطقه، تقویت نژادپرستی و دامن زدن به "جنگ صلیبی" در جهت سرکوب انقلاب و به حاشیه راندن جنبش های انقلابی کارگران و خلق های تحت ستم از**
بقیه در صفحه ۴

رسوایی افشای تسلیح سیستماتیک داعش توسط ارتش آمریکا



کنند، مجهز شده اند. در این زمینه می توان به مورد تسلیح مزدوران گروه های اسلامی افغان توسط آمریکا که در دهه ۸۰ با دولت افغانستان و ارتش متجاوز روسیه در حال نبرد بودند اشاره کرد. در آن زمان نیز دولت آمریکا با تجهیز گروه های اسلامی به موشک های زمین به هوای نفر بر (دوش پرتاب) موسوم به "استینگر" که بر علیه هلی کوپترها و هواپیماهای دولت افغانستان و ارتش روسیه به کار گرفته می شدند، قدرت بزرگی در اختیار دار و دسته های مزدور موسوم به "مجاهدین افغان" قرار داد.

در ارتباط با تسلیح داعش توسط ارتش آمریکا در هفته های اخیر، به گزارش پایگاه خبری "سومریه نیوز" یکی دیگر از نمایندگان مجلس عراق به نام "عواد العوادی" ضمن تایید کمک های تسلیحاتی آمریکا و متحدین به داعش در جبهه های جنگ و مناطق تحت کنترل داعش، اضافه کرده که نیروهای آمریکایی برای "چندمین" بار است که اقدام به تامین اسلحه و مهمات و سایر امکانات برای داعش در مناطقی نظیر "تلعفر"، "سنجار" و "بلد" کرده اند. تنها در یکی از این موارد بنا به اظهارات فرماندار "بلد" هواپیماهای آمریکایی، تسلیحات در اختیار نیروهای داعش قرار داده اند آن هم درست در زمانی که داعشیان مستقر در این منطقه توسط نیروهای ضد داعش در حالت محاصره و شکست قرار داشته اند.

از سوی دیگر فرماندهان نیروهای عراقی که در جنگ با داعش درگیرند نیز اخبار مربوط به کمک های آمریکا به نیروهای داعش را تایید کرده و از جمله به گزارش خبرگزاری "العهد"، یکی از این فرماندهان به نام "قاسم مصلح" از فرود هواپیماهای آمریکایی در منطقه "یثرب" و تخلیه بشکه های حاوی تجهیزات نظامی برای نیروهای داعش خبر داده است. همین فرماندهان در گزارش های مکرر اعلام کرده اند که در پناهگاه ها و مناطقی که تحت کنترل داعش بوده و سپس به تسخیر آنان درآمده تجهیزات لجستیکی و امکانات ارسالی از

گزارشات منتشره در هفته های اخیر از تداوم کمک های تسلیحاتی دولت آمریکا و نیروهای ائتلاف به مزدوران داعش در جبهه های جنگ در عراق و سوریه خبر می دهند. مطابق این گزارشات که از سوی منابع خبری مختلف انتشار یافته، هواپیماها و هلی کوپترهای آمریکایی به طور سیستماتیک بسته های تسلیحاتی و غذایی را به نیروهای محاصره شده داعش در جبهه های جنگ می رسانند و به این ترتیب به طولانی تر شدن جنگ و عدم شکست قطعی مزدوران داعش آشکارا کمک می کنند. چند نمونه از این گزارشات به شرح زیر می باشند:

در تاریخ ۲ آبان ماه امسال، شبکه خبری "العالم" از قول یک نماینده مجلس عراق به نام "ستار غانم" فاش کرد که هواپیماهای آمریکایی چند محموله تسلیحاتی را از هوا برای نیروهای محاصره شده داعش در منطقه جلولاء در استان دیاله عراق پرتاب کرده اند. به گزارش همین خبرگزاری، یک هفته قبل از این حادثه نیروهای آمریکایی به همین شیوه محموله های حاوی تسلیحات و امکانات درمانی و سایر تجهیزات را در شمال سوریه بر فراز شهر عین العرب برای داعش به زمین انداخته اند و در واکنش به اعتراضات مقامات رسمی و افکار عمومی، "پنتاگون" وعده "تحقیق" در مورد این مساله را داده و از آن به عنوان "اشتباه" نام برده است. ویدیوهای منتشر شده در شبکه های اجتماعی دریافت این محموله ها که از جمله حاوی گلوله های آر پی جی و نارنجک (که در جنگ های جاری خانه به خانه و هدف های نزدیک به هم، بسیار مصرف می شود) بوده اند توسط داعش را تایید می کنند. اسناد و تصاویر انتشار یافته در این زمینه همچنین نشان می دهند که چگونه در اثر این کمک های "اشتباهی" برخی مزدوران داعش به موشک های بسیار پیشرفته موسوم به "تاو" که سلاح اختصاصی ارتش آمریکاست و نقش بزرگی در توازن قوا در جبهه های جنگ به نفع داعش ایفا می

بنابراین استدلال اقلیت در این زمینه بر واقعیت منطبق نبوده و فاقد ارزش می‌باشد. حضور امپریالیسم و دست نشانده‌گانش در رأس قدرت سیاسی در عراق پوچ بودن این استدلال را نشان می‌دهد و اقلیت نمی‌تواند با به کار بردن کلمه بورژوازی، آن هم به طور کلی و بدون توضیح خصوصیات این "بورژوازی"، وابستگی این گروه‌ها را لاپوشانی کرده و نظر خود را معقول جلوه دهد. واقعیت این است که امپریالیسم به عراق حمله نکرد تا قدرت از سنی‌ها به شیعه‌ها منتقل شود، امپریالیسم آمریکا برای ساختن یک "نظم نوین جهانی" مطابق با منافع خود، برای کسب سهم بیشتر و کوتاه کردن دست دیگر امپریالیست‌ها از عراق و در اختیار گرفتن تمام و کمال همه منابع و ثروت‌های عراق و از جمله غارت هر چه بیشتر نفت و پیشبرد نقشه‌های جنگی‌اش در خاورمیانه به آن سرزمین حمله کرد. ولی به دلیل روشن شدن سریع اهداف ضد انقلابی‌اش و رشد مقاومت مردم عراق، نمی‌توانست عراق را مانند هر سرزمین دیگر برای همیشه و بطور علنی در اشغال خود نگهدارد. برای همین ایجاد اختلاف بین توده‌های عراقی به دلائل مذهبی و ملی، سیاستی است که امپریالیسم آمریکا دنبال می‌کند تا ضمن اختلاف انداختن و به هدر بردن نیروی انقلابی توده‌ها، حضور خود را در این کشور توجیه کند. دید ژورنالیستی اقلیت که از رونویسی ناشیانه ایده‌های عوامفریبانه مندرج در مطبوعات بورژوازی غرب فراتر نمی‌رود، قادر به درک این واقعیات نیست.

اقلیت هم چنین می‌نویسد "جمهوری اسلامی امروزه بیش از هر زمان دیگر به حمایت و پشتیبانی کرده‌های عراق نیاز دارد، چرا که با دشمنی مواجه شده است (منظور داعش است - نویسنده) که اساس استراتژی منطقه‌ای جمهوری اسلامی و حتی امنیت آن را در معرض تهدیدی جدی قرار داده است. پوشیده نیست که تصرف مناطق وسیعی از خاک عراق و سوریه توسط داعش و تشکیل خلافت اسلامی، تا همین جا برای جمهوری اسلامی ایران یک شکست بزرگ منطقه‌ای است". بر عکس تصور اقلیت، اتفاقاً ظهور داعش و تشدید دخالت‌های آشکار نظامی جمهوری اسلامی در خاک عراق که تا حد اعزام گردان‌های نظامی و هواپیماهای جنگی جمهوری اسلامی به حریم عراق پیش رفته، نمایانگر نقش فعالیست که در چارچوب "ائتلاف بین المللی" دست ساز امپریالیسم آمریکا برای بحران سازی و تشدید فضای میلیتاریستی در منطقه بر عهده این رژیم گذارده شده است. بازی کردن نقش این چماق برای سیاست‌های امپریالیستی، هر چه هست از نظر سران جمهوری اسلامی یک "شکست بزرگ منطقه‌ای" محسوب نمی‌گردد. برعکس آن‌ها در همه جا مشغول جار زدن در مورد



اقلیت و

استراتژی

منطقه‌ای

جمهوری اسلامی!

بیانگر آن است که در واقعیت امر سیاست "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی در خاورمیانه هیچ چیز نیست به جز همگامی با سیاست‌های امپریالیسم آمریکا و تقویت نفوذ آن در این منطقه، همان‌طور که امپریالیسم از "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی در حمله به افغانستان و عراق نیز بی‌نصیب نبود. بنابراین سخن گفتن از سیاست‌های "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی بدون نشان دادن اهداف مادی آن و بدون اشاره به سیاست‌های امپریالیسم در منطقه، و استقلال قائل شدن برای جمهوری اسلامی و سیاست‌های خارجی‌اش، فریبی است که پیش از اقلیت توسط پیشینیانش مطرح گشته و تهی بودن آن تا کنون به کرات اثبات شده است. سیاست توسعه طلبی بدون هدف‌های اقتصادی که همیشه منافع طبقه استثمارگر را تامین می‌کند وجود خارجی نداشته و ندارد؛ و واقعیت جز این نیست که امپریالیسم در حفظ سلطه خود، با سیاست‌های تجاوز گرانه‌اش، استقلال سیاسی دولت‌های این مناطق را از بین برده تا بتواند غارت و چپاول جوامع تحت سلطه و ربودن ارزش اضافه را بدون هیچ مقاومتی برای خود امکان پذیر سازد.

اکنون به مقاله اقلیت برگردیم، اقلیت می‌نویسد "لشکر کشی نظامی آمریکا به عراق و قرار گرفتن گروه‌های بورژوازی اسلام گرای شیعه در رأس قدرت سیاسی، بزرگترین پیروزی در سیاست توسعه طلبانه منطقه‌ای جمهوری اسلامی از کار در آمد".

در این که چگونه تجاوز امپریالیسم آمریکا به کشور عراق، که با ویرانی این سرزمین و مرگ یک میلیون انسان حاصل شد به بزرگترین پیروزی در سیاست توسعه طلبانه جمهوری اسلامی منجر شده، استدلال اقلیت این است که به این خاطر که گروه‌های یوزوایی اسلام گرای شیعه در رأس قدرت قرار گرفتند. اما این گروه‌هایی که در عراق به قدرت رسیدند تا مغز استخوان به امپریالیسم وابسته بودند و اگر چنین نبود اساساً در یک کشور اشغال شده به قدرت نمی‌رسیدند؛

سازمان اقلیت در نشریه خود (کار شماره ۶۷۶) مقاله‌ای با عنوان "نقش کرده‌های عراق و حکومت اقلیم کردستان در استراتژی منطقه‌ای جمهوری اسلامی" درج نموده و در آن از سیاست‌های توسعه طلبانه جمهوری اسلامی، همچون دولتی مستقل که در سیاست‌های خاورمیانه دخیل است صحبت کرده است. مطالعه این نوشته نشان می‌دهد که اقلیت با توضیحات نادرست خود که با واقعیات وفق نمی‌کنند، خود را در تناقضات لاینحلی گرفتار ساخته است.

اقلیت از توسعه طلبی جمهوری اسلامی سخن گفته است. اما، توسعه طلبی با رشد سرمایه‌داری و سپس امپریالیسم مفهوم خاص خود را یافته است. در این عصر سیاست توسعه طلبی در ابتدا برای غارت منابع طبیعی و سپس برای اختیار گرفتن بازارهای جدید برای فروش کالاهای ساخته شده در کشورهای امپریالیستی انجام می‌شود. به همین دلیل هم توسعه طلبی امری است که حدود آن به رشد و افزایش نیروی نظامی بستگی مستقیم دارد. در تحلیل نهانی، در عصر کنونی تنها هدف سیاست توسعه طلبی، غارت منابع طبیعی و ربودن ارزش اضافه به دست آمده توسط کارگران در کشورهای مستعمره و وابسته است. بنابراین از سیاست توسعه طلبی صحبت کردن بدون گفتن از هدف‌های اقتصادی آن برای طبقه استثمارگر حاکم، هر چیزی می‌تواند باشد مگر گفته‌های منطقی و علمی. ظاهراً منظور اقلیت از سیاست توسعه طلبی جمهوری اسلامی، تبلیغ شیعه گرایی است که این نیز بدون ذکر هدف‌های مادی آن، بی‌معنا و به امر پوچی بدل می‌شود. مثلاً همان‌طور که می‌دانیم "توسعه طلبی" جمهوری اسلامی در لبنان به این انجامید که گروه مرتجع "حزب الله" سازمان یافت و این نیرو در رکاب امپریالیسم و در همراهی با اسرائیل در حمله به خلق فلسطین و کشتار توده‌های مردم به خدمت گرفته شد. این مثال

هماهنگی بیشتری داشته باشد"، مثل اینکه گویا این جناح غیر "معتدل" است که به اندازه کافی "هماهنگی" نشان نداده است! باید از اقلیت پرسید که به واقع کدام جناح از رژیم جمهوری اسلامی را به اصطلاح ملایم‌تر می‌بیند که آمریکا و اتحادیه اروپا به تقویت آن پرداخته‌اند. آیا منظور، دولت رفسنجانی است که زمانی رسانه‌های امپریالیستی او را معتدل و مدرن به افکار عمومی معرفی می‌کردند، یا خاتمی که او را اصلاح طلب می‌نامیدند و یا احمدی نژاد و روحانی؟

آیا در این ۳۵ سال در هیچ مقطعی، این جناح ملایم‌تر در حاکمیت نبوده است؟ اگر بوده آیا سیاست امپریالیست‌ها تغییر کرده بود؟ و مهم‌تر آیا این رژیم نشان نداده است که هر جناحی به قدرت برسد، علیرغم اختلافات جناح‌ها با هم، تغییری در هماهنگی‌شان با امپریالیست‌ها پیش نخواهد آمد؟ البته امپریالیسم آمریکا و اتحادیه اروپا در طول ۳۵ سال گذشته نشان داده‌اند که خواهان بر افتادن جمهوری اسلامی نیستند و این نظر کاملاً درستی است زیرا هیچ حکومتی در منطقه برای حفظ قدرت خود و به نفع امپریالیست‌ها و سرمایه‌داران جنایتکار بین‌المللی، این چنین توده‌ها را به خاک و خون نکشیده است.

اقلیت در این مقاله برای جمهوری اسلامی استقلال سیاسی قائل می‌شود اما حیات ۳۵ ساله این رژیم عکس این نظر را نشان می‌دهد و همچنین وابستگی اقتصادی این رژیم که وابستگی سیاسی را بدنبال داشته است نادرست بودن چنین ایده‌ای را سال‌هاست که ثابت کرده است. هم چنان که اقلیت در این مقاله سلطه امپریالیسم را در اقلیم گردستان نمی‌بیند، در حالی که همه واقعیات زندگی در این منطقه عکس این نظر را نشان می‌دهند و این واقعیت در جریان هجوم داعش و خیانت رهبران اقلیم به مردم کوبانی باز هم بیشتر خود را به نمایش گذاشت. اقلیت داعش را صرفاً یک گروه اسلام‌گرای سنی تعریف می‌کند و واقعیت خلق این جریان توسط امپریالیسم و تنیدگی سیاست‌های این جریان تروریستی با امپریالیسم را نمی‌بیند و یا کتمان می‌کند و ... چنین واقعیت‌هایی که در لابلای افکار اپورتونیستی مقاله مزبور موج می‌زند نشان می‌دهد که این جریان قادر به دیدن واقعیات و تحلیل آن‌ها از موضع مارکسیستی نمی‌باشد و به همین دلیل هم افشای چنین افکاری وظیفه تخطی ناپذیر نیروهای انقلابی می‌باشد.

عبداله باوی
دسامبر ۲۰۱۴

بوده است. نفوذ مسیحیت در آفریقا به آن جا خاتمه یافت که مردم این قاره مالکیت بر معادن الماس، نفت و منابع دیگر را از دست دادند. نفوذ شیعه گری در لبنان به ایجاد حزب الله لبنان انجامیده که جنایاتش علیه توده‌های تحت ستم این دیار برای همه روشن است و نفوذ "شیعه گری" جمهوری اسلامی در سوریه نیز در خدمت سرکوب نیروهای انقلابی در این کشور قرار داشت و همه این اعمال جمهوری اسلامی در عمل به سود امپریالیست‌ها و منافع اقتصادی آن‌ها بود.

در ادامه این مقاله اقلیت در رابطه با جمهوری اسلامی و امپریالیست‌ها این گونه می‌نویسد: **"دولت آمریکا به رغم تمام اختلافاتی که در این ۳۵ سال با جمهوری اسلامی داشته نه فقط هیچ گاه خواستار بر افتادن دولت مذهبی جمهوری اسلامی نبود، بلکه مکرر نیز اعلام کرده است چنین هدفی را دنبال نمی‌کند. حداکثر آن چیزی که دولت آمریکا و اتحادیه اروپا خواسته باشند، تقویت جناح به اصطلاح ملایم‌تر رژیم بوده که با سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها هماهنگی بیشتری داشته باشد"**.

۳۵ سال است که سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی جمهوری اسلامی به طور کامل با امپریالیست‌ها هماهنگی دارد، یا در واقع در جهت منافع امپریالیست‌ها صورت گرفته است (تنها دو مورد از این هماهنگی را که خودشان هم به آن اعتراف می‌کنند را می‌توان در کمک به حمله آمریکا به افغانستان و عراق مشاهده کرد؛ در این جا فعلاً کاری هم به مثال رسوایی ایران گیت و هماهنگی کامل جمهوری اسلامی با دیگر سیاست‌های آمریکا نداریم)، از سوی دیگر ۳۵ سال است که جمهوری اسلامی با سیاست‌های بانک جهانی امپریالیست‌ها جهت هرچه فقیر تر کردن کارگران و زحمتکشان هماهنگی کرده، ۳۵ سال است که این رژیم با سرکوب کمونیست‌ها و آزادیخواهان و جنبش‌های ملی و ضد امپریالیستی، با سلب آزادی از توده‌ها با سیاست‌های غارتگرانه امپریالیست‌ها هماهنگی نشان داده، ۳۵ سال است که درست به خاطر هماهنگی با امپریالیست‌ها بیکاری، اعتیاد، تحقیر اقلیت‌های ملی، تحت فشار گذاشتن اقلیت‌های مذهبی را به چنان درجه‌ای رسانده است که توده‌ها با کمترین فرصتی و با هر دلیلی به خیابان‌ها ریخته و خواهان نابودی این رژیم می‌شوند و باز هم اقلیت مدعی است که امپریالیست‌ها در صدد "تقویت جناح به اصطلاح ملایم‌تر رژیم بوده که با سیاست‌های منطقه‌ای و بین‌المللی آن‌ها

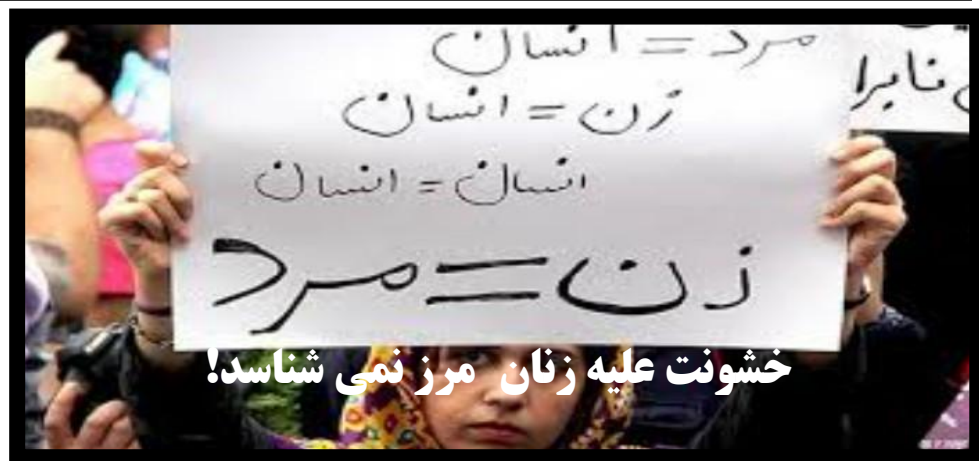
به رسمیت شناخته شدن جمهوری اسلامی به مثابه یک "قدرت منطقه‌ای" هستند. از سوی دیگر در این به اصطلاح "تحلیل"، یک سیاست امپریالیستی پنهان مانده است که اقلیت از بیان آن پرهیز می‌کند و آن این که جمهوری اسلامی به عنوان یکی از اولین تجربه‌های "داعش" سازی امپریالیست‌ها بوده که با به قدرت رساندن آن نه تنها انقلاب توده‌های مردم ایران را سرکوب کردند، بلکه با تحمیل هشت سال جنگ بین ایران و عراق، کار کارخانه‌های اسلحه سازی خود را رونق داده و بازاری برای فروش آن‌ها تهیه دیدند. داعش کنونی نیز با جنایاتی غیر قابل انکار در خدمت این اهداف و دیگر اهداف و سیاست‌های امپریالیست‌ها قرار دارد. بر اساس تحلیل اقلیت، امپریالیسم آمریکا به عراق لشکر کشی کرده و آن سرزمین را ویران می‌کند ولی این، نه تنها شکست بزرگی! برای سیاست‌های توسعه طلبانه جمهوری اسلامی به حساب نمی‌آید بلکه بزرگترین پیروزی از کار در می‌آید، ولی حمله گروه دست ساز امپریالیسم به عراق، شکست بزرگی به حساب می‌آید؟

به واقع تنها دلیل این نتیجه گیری نادرست این می‌باشد که اقلیت دولت عراق را شیعه و داعش را بر عکس سنی تلقی می‌کند و این برای اقلیت که مسائل را صرفاً از زاویه مذهبی بررسی می‌کند اصل راهنمای بزرگی است. در ضمن در مقاله اقلیت از جلب حمایت و پشتیبانی کردهای عراق برای مقابله با داعش گفته شده و به این ترتیب امتیاز بزرگی به آن‌ها داده شده است؛ در حالی که در واقعیت همه دیدند که کردهای عراق تحت رهبری حکومت اقلیم گردستان چگونه مردم گرد سنجان و ... را در مقابل حملات داعش تنها گذاشته و چگونه در شرایط یک جنگ توده‌ای در کوبانی علیه داعش، مقامات این حکومت به هر بهانه‌ای از کمک به این مردم مبارز سرباز زده‌اند. بنابراین مقابله آن‌ها با داعش همان قدر "جدی" است که جنگ داعش با امپریالیسم آمریکا.

اقلیت ادامه می‌دهد: **"جمهوری اسلامی با نفوذ قطعی که در عراق به دست آورد، اهدافی را که سال‌ها برای آن‌ها تلاش کرده بود، تحقق یافته می‌دید" و اهداف را این گونه بیان می‌کند "نفوذ جمهوری اسلامی در سوریه و لبنان و تقویت شیعه گری در این منطقه از خاورمیانه"**.

در حالی که در تاریخ، هیچ وقت نفوذ مذهب برای خاطر صرف مذهب نبوده و سیاست طبقاتی پشت آن تعیین کننده

نابود باد رژیم جمهوری اسلامی! زنده باد انقلاب! پیروز باد کمونیسم!



زنان در محیط کارشان به خاطر زن بودنشان با عدم دستمزد برابر و فقدان امنیت کاری مواجهند و مورد ستم و استثمار مضاعف قرار می گیرند. به عنوان مثال حقوق زنان در کارخانه های بزرگ ۶۰ درصد حقوق مردان می باشد. و این فشارها باعث شده تا زنان از لحاظ روحی و روانی زیر فشار هر چه بیشتری قرار گیرند و می بینیم که ۷۰ درصد خودکشی و خود سوزی های ناشی از فقر و نابسامانیهای اقتصادی و تبعیض های اجتماعی و فرهنگی در کشور مربوط به زنان می باشد. برای درک بهتر شرایط زنان باید در نظر داشت که بنا به آمار رسمی تنها در تهران حدود ۳ هزار نفر زن کارتون خواب وجود دارد که میانگین سنی آنها بین ۱۷ تا ۳۵ سال تخمین زده می شود که اکثرا برای تامین معاش خود و خانواده شان به اجبار به تن فروشی روی آورده اند.

وقتی که شرایط زندگی زنان در جمهوری اسلامی به مثابه حافظ نظام سرمایه داری حاکم بر ایران را با بقیه کشورها مقایسه می کنیم می بینیم که علیرغم تفاوت هایی که وجود دارد اما واقعیت این است که خشونت علیه زنان مرز نمی شناسد. و هر کجا نظام سرمایه داری باشد این خشونت هم وجود خواهد داشت. نظام سرمایه داری با استثمار و افزایش فقر و تبعیض جنسی وضعیتی دشوار در همه جهان برای زنان ایجاد کرده است. اما این وضع وخیم، توصیف کننده تمام دشواری موقعیت کنونی برای زنان در نظام سرمایه داری نیست. در چنین شرایطی شاهد هستیم که امپریالیسم با توسل به بنیاد گرایی اسلامی این شرایط را دهشتناک تر هم کرده است. به عنوان مثال حملات و توحش های گروه های اسلامی همچون بوکو حرام و داعش علیه زنان و گروگان گیری زنان ایزدی و فروش آنان در میادین شهرها تنها نمونه کوچکی از این توحش می باشد که به طور طبیعی فضای زن ستیزانه و توحش را در کشور های دیگر تشدید می کند. به همین دلیل هم زنان مبارز و آگاه باید مبارزه خود را برای آزادی و تحقق برابری در جامعه با جهت گیری درستی پیش ببرند. و صرفا به تغییر برخی قوانین قناعت نکرده و نابودی طبقات استثمارگر جامعه و مناسباتی که همواره چنین استثمارگرانی را به وجود می آورد را هدف مبارزه خود قرار دهند. به عنوان زنان آگاه، باید نیروی مبارزاتی خود را در جهت نابودی نظم طبقاتی و جهت ایجاد جامعه ای عاری از طبقات متمرکز کنیم.

در ایران که جمهوری اسلامی با چنگ و دندان از این نظم پاسداری می کند برای نیل به این هدف باید جهت نابودی نظام سرمایه داری حاکم و مهیا کردن امکان رهایی واقعی و کامل زنان قبل از هر چیز سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی را هدف قرار داده و در این راه گام برداریم.

شعله

دی ۱۳۹۳

راندن زنان از فعالیتهای اجتماعی و خانه نشین کردن آنها با تکیه بر فرهنگ حاکم و قوانین ارتجاعی و قرون وسطایی یکی دیگر از اهداف جمهوری اسلامی است تا به این وسیله سهم هر چه بزرگتری از بار مخرب بحران های کمرشکن موجود را بر دوش زنان سر شکن نماید.

سرمداران رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی در شرایط بحران فزاینده کنونی با تشدید فشارهای اقتصادی و سیاسی بر زنان قصد دارند که زنان را هر چه بیشتر از بازار کار خارج کرده و به کار خانگی صرف وادارند تا به قول خودشان با بیکاری باور نکردنی کنونی به اصطلاح "مقابله" نمایند. آنها در شرایطی که زنان هم شرایط دشوارتری نسبت به مردان در یافتن کار دارند و در انتخاب شغل با محدودیتهایی دست به گریبانند که برای مردان وجود ندارد و اغلب نمی توانند به سمت شغل مورد نظرشان بروند. صاحبان مراکز اداری معمولا زنان را به دلایل مختلف از جمله احتمال بچه دار شدن و زایمان به سختی استخدام می کنند. به بهانه اینکه استخدام زنان در کارخانه ها و کارگاه های بزرگ برای کارخانه داران هزینه دارد (مثل هزینه مهد کودک و مرخصی زایمان و....) سد های بزرگی در مقابل آنها برای استخدام ایجاد کرده اند. و به همین دلیل هم آمار بیکاری در میان زنان به خاطر شرایط اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی موجود خیلی بیشتر از مردان است. همین عوامل باعث شده تا امروزه کارگران زن بیشتر در کارگاه های کوچک با تحمل سخت ترین شرایط مشغول کار باشند و این موقعیت کاملا به نفع صاحبان این کارگاه ها ست. چرا که به آنها امکان می دهد تا از نیروی کار بسیار ارزانتر زنان بیشتر استفاده کنند. چون هیچ حق و حقوقی از قبیل بیمه و غیره ندارند و هر وقت که بخواهند می توانند آنها را اخراج کنند و در واقع هیچ قانونی وجود ندارد که در عمل این زنان را حمایت کند.

این واقعیات باعث شده تا زنان کارگر بیشتر از هر قشر دیگری در ایران از سیاستهای ضد خلقی و زن ستیزانه رژیم رنج ببرند. نگاهی به وضع نیروی کار در جامعه تحت سلطه ما نشان می دهد که

ابعاد ستمی که توسط رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی در طی ۳۵ سال گذشته بر زنان ستمدیده ایران اعمال شده بر کسی پوشیده نیست. در طول این سالها همگان شاهد بودند که چگونه این رژیم ابتدایی ترین حقوق زنان را زیر پا گذاشت و در ابتدا با شعار "یا روسری یا تو سری" حجاب اجباری را بر زنان تحمیل نمود و به این وسیله حق پوشش آنها را با تیغ کنشی به صورت زنان و پونز فروکردن بر پیشانی آنها و توسل به هر خشونت و وحشیانه نقض نمود. این رژیم ارتجاعی از همان اوایل به قدرت رسیدنش زنانی که پوشش اسلامی را رعایت نمی کردند را از ادارات و محل های کار اخراج کرده و به تدریج دیگر حقوق زنان را مورد یورش قرار داد. از جمله حق طلاق، حق حضانت فرزند و حق دستمزد برابر در مقابل کار برابر و غیره.

واقعیت این است که تحمیل چنین شرایطی بر زنان نمی توانست با اعتراض و مقاومت آنها مواجه نشود به همین دلیل هم در این سالها رژیم جمهوری اسلامی برای تحمیل مقررات زن ستیزانه خود بر زنان از هیچ سرکوب و تحقیری برای در هم شکستن مقاومت آنان کوتاهی نکرده است. ولی دیده ایم که زنان آگاه ایران در طی این ۳۵ سال گذشته علیرغم تمام ظلم و ستم هایی که رژیم بر آنها اعمال کرده هرگز از مبارزه و مقاومت بازمانده و دشمن هرگز نتوانسته نیروی پر خروش زنان و مبارزه و مقاومتشان را از صحنه جامعه پاک سازد.

در ۳۵ سال گذشته همواره جنبش زنان برای رهایی با سرکوب و خشونت مواجه بوده است و فعالین این جنبش همواره با شکنجه و آزار جنسی و روحی مواجه شده اند. رژیم جنایتکار و دیکتاتور ایران در همه این سالها در تلاش بوده تا با محکم کردن زنجیرهای اسارت زنان در واقع زنجیرهای اسارت کل جامعه را محکم تر نموده و به این وسیله کل جامعه را زیر کنترل خود در آورد. این واقعیت را به عینه در جریان اسید پاشی های اخیر شاهد بودیم که چگونه مزدوران حکومت برای ایجاد رعب و وحشت در سراسر جامعه زنان را آماج اسید پاشی های خود قرار دادند.

تقریباً داشت فراموشم می شد چون از این واژه استفاده نمی کنند . به هر حال چند دقیقه بعد از من صاحب کارم که در ترکیه " پاترون " نامیده می شود، نیز آمد . رابطه دوستانه و خوبی با هم داشتیم از خانواده ای فرهنگی و از اهالی جنوب شرق ترکیه و علوی تبار بود. از مردمی بود که دل مشغول دین نبود و همیشه در جواب کسانی که بحث دین و مذهب داشتند می گفت که ما درد نان نداریم و دین نمی تواند برای ما نان شود.

دکان ما در مرکز بازار قرار داشت عضو کنفکسیون بودیم و به سبب سابقه خوب و درخشانی که در انجام کارهای محوله داشتیم از زمان گشودن دکان تا ساعت های پایانی روز لحظه ایی دکان ما از مشتری خالی نبود. آن روز طبق معمول برای شروع کار هر یک سر جای خود و در پشت چرخ های خیاطی خویش جا گرفتیم. هر دو ما در زاویه هایی در دکان مستقر بودیم که به خیابان اصلی مسلط بود. پاترونم(صاحبکارم) که خانم تیز هوشی بود یکباره رو کرد به من و گفت دیروز از طرف سازمان نامشخصی که نمی دانم پلیس است و یا شاید مربوط به جای دیگری باشد با همسرم تماس گرفته شده و سئوالاتی نموده اند و من فکر میکنم که اگر در مورد تو و مشغول بکار بودن ات در اینجا نباشد در مورد روزی است که در دکان در مورد اسلام و دین بحث نمودیم. هنوز صحبتش به آخر نرسیده بود که شخصی وارد دکان شد. شخص مزبور ابتدا به طرف او رفت و این کار معمولی به نظر می رسید، چون او صاحب کار بود و در مملکت خودش دکان مال او بود. صدای چرخ مانع از شنیده شدن صحبت های آن دو می شد. یک لحظه چرخ را خاموش نمودم و شنیدم که پاترونم می گفت این خانم یابانچی(خارجی) است و تنها و در مملکت ما مهمان است نباید باعث اذیت و آزارش شویم. اما آن مرد فرصت حرف زدن بیشتر را به او نداد به طرف من آمد؛ در حالیکه می گفت ضرورتی نمی بینم بگویم من کی هستم اما می خواهم شما هم مطمئن باشید، پرسید اسم " میت " را که حتما شنیده اید! کارتش را نشان داده و از من و پاترونم خواست که دکان را بسته و با او برویم. با اعتراض پاترونم از بردن او صرف نظر کرد. اما دیواری کوتاهتر از دیوار من نبود. از او پرسیدم می شود به من بگویید چرا باید با شما بیایم ؟ او جواب داد که من در موقعیتی نیستم که به شما پاسخ دهم یا من بیا آنجا خواهی فهمید چرا ؟ پرسیدم آنجا کجاست ؟ گفت لطفا بیشتر سئوال نکنید. در تمام این لحظه ها در حال مقایسه دستگیرهای قبلی ام در ایران بودم. به اجبار به پاترونم گفتم من می روم لطفاً به فلانی (نام یکی از آشنایانم را به او گفتم که او، وی را می شناخت) خبر مرا بدهید، و با مأمور "میت" از دکان خارج شدم . با هم به زیر زمین اداره امنیت، شهری که در آن زندگی می کردم، رفتیم .



هیچ موردی را اجبار نکرده است . در پاسخ به این ساده اندیشی من هم گفتم خمینی نیز قبل از رسیدن به قدرت می گفت مارکسیست ها در بیان اعتقاداتشان آزاد هستند ولی فردای رسیدن به قدرت در اولین گام، مارکسیست ها و دیگر مبارزین را به صلابه کشید و زنان را نیز مجبور به رعایت پوشش اسلامی کرد. آنها ضمن سرکوب زنان می گفتند: "یا روسری یا تو سری".

گفتم که مسائل ترکیه را دنبال می کنم چون سالها در آنجا کار و زندگی کرده ام شاید هیچ یک از پناهندگانی که دوران پناهجویی شان را در ترکیه گذرانده اند به اندازه من از مردم ترکیه محبت و مهربانی ندیده باشند. به طوریکه آنجا را خانه دوم خودم می دانم و از حق نگذریم همین محبت های صمیمانه و بیدریغ این مردم بود که به من کمک کرد تا آزار و اذیت های پلیس این کشور را راحت تر تحمل کنم.

در ترکیه من در یک خیاطی کار می کردم تا هم زندگی ام را تامین کنم و هم با جامعه در ارتباط باشم. چون تنهایی ها و دلهره های شرایط پناهجویی خود به اندازه کافی آزار دهنده است. دلنگی هایی در شرایط بیکاری شدت بیشتری هم می گیرد. این را هم همین جا اضافه کنم که پناهجویان در ترکیه حق کار ندارند و طبق قوانین این کشور کار برای پناهجویان در ترکیه قدغن می باشد. اما من بنا به دلائلی این اجازه را بدست آورده بودم. البته این دلائل خود حکایت طولانی ای دارد که امیدوارم روزی به آن هم بپردازم. اما بطور خلاصه داستان این بود که در ترکیه از سازمان ملل شکایت کرده بودم و به همین دلیل پرونده ام در ژنو تحت بررسی و رسیدگی بود و به همین دلیل هم تا روشن شدن نتیجه این بررسی به من حق کار داده بودند.

در یکی از روزهای پایانی تابستان که پاییز با نسیم خنک اش داشت از راه می رسید طبق معمول و مانند بقیه روزها ساعت هشت و نیم صبح قفل دکان را باز کرده و وارد مغازه شدم. در ترکیه من کلمه مغازه

بدلیل حساسیت خاصی که روی مسائل ترکیه دارم همیشه اخبار و اتفاقات آنجا را دنبال مینمایم . امروز در خبرها خواندم که رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور ترکیه روز دوشنبه در نشست هفته شورای آموزش و پرورش که در آنکارا تشکیل شده بود در واکنش به مخالفت ها با تدریس خط و زبان دوره عثمانی در مدارس ترکیه گفته است: "چه بخواهند و چه نخواهند ما عثمانی را که همان زبان ترکی قدیمی است در مدارس متوسطه آموزش خواهیم داد" هر چند که اردوغان در تهدید و سرکوب ید طولایی دارد اما این لحن تحکم وار و سرکوبگرانه "چه بخواهند و چه نخواهند" مرا بیاد حرف خانمی انداخت که در زمانی که در ترکیه پناهجو بودم او را می شناختم. او از کسانی بود که در آن سالها برای حزب عدالت و توسعه (حزب اردوغان) فعالیت می کرد. این حزب که بیشتر تلاش و فعالیت هایش برای مسلط شدن بر زمام امور به سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ بر می گردد در این سالها با هزارن ترفند و حيله به فریب مردم ساده و مسلمان مشغول بود. درست به خاطر می آورم که در آن سالها دختران و پسران جوان را به نام کمک به انسانهای نیازمند وادار به کارهایی مثل درست کردن بورک و یا ساندویچ کرده و در بازار به فروش می رساندند و درآمد حاصله را هم که همیشه می گفتند قابل توجه نیست به شهرداریها که آن زمان هم در دست ا ک پ (حزب عدالت و توسعه) بود و خود هم برنامه ریز این نوع اقدامات بود می دادند. این خانم هم در این زمینه فعال بود و چون اهل حجاب اسلامی نبود یک روز از او پرسیدم آیا میدانند که از اندیشه و دینی که دفاع می کند و در حال تبلیغ برایش می باشد او را با وضعیتی که دارد به عنوان زنی مسلمان نمی پذیرد و همچنین آیا مسئولین ا ک پ در رابطه با حجاب به آنها مورد یا موارد این چنینی را گوشزد نمی کنند؟ در جوابم گفت نه نه اصلاً شما فکر نکنید دین اردوغان همانند دین خمینی است. من چون شاهد آوارگی و دربردی ایرانیان هستم دقیقاً این مسئله را با یکی از مسئولین حزبی در میان نهاده و او به ما جواب داده که نه اینطور نیست و دین ما

"کل مسائل مهم درج شده در پرونده پناهجویان را به اداره پلیس تسلیم می کرد. بعد از این واقعه من به سر کار برگشتم و با احتیاط بیشتر و حساب شده تری روابط ام را شکل دادم و عملاً تا حدی روابط ام را محدود نمودم. اما چند ماه بعد به بهانه کمک رسانی به پ ک ک که خودشان بهتر از هر کسی می دانستند دروغی بیش نیست برایم پرونده سازی کردند. به این ترتیب تا آخرین روزی که در ترکیه بودم هر چند وقت یک بار باید به بهانه های مختلف مورد بازخواست قرار می گرفتم که چرا فلان حرف را زده و یا با فلان کس ارتباط گرفته ام و با چه کسانی ارتباط دارم. همانطور که قبلاً گفتم ترکیه را خانه دوم خودم می دانم و عمیقاً با کارگران و زحمتکشان این کشور احساس همبستگی می کنم. به همین دلیل هم وقتی که می بینم دارو دسته اردوغان چگونه گام به گام این کشور را به سوی بنیاد گرایی اسلامی می برند و امروز با وقاحت تمام از داعش حمایت می کنند و قصد دارند فردا همین کار ها را در ترکیه پیاده کنند دلم می گیرد. اما وقتی که مبارزات و اعتراضات مردم دلیر این کشور را می بینم که در مقابل هر برنامه و اقدام دارو دسته مرتجع حاکم بیا می خیزند و خیابانها را تسخیر می کنند پیش خودم می گویم براستی جز مبارزه و آنهم مبارزه ای تا پای جان هیچ راه نجاتی وجود ندارد. با این امید با همه وجود نه تنها برای آنها بلکه برای همه رنجبران جهان آرزوی پیروزی می کنم. راضیه اختری، آبان ۱۳۹۳

در که خارج شدی سرت را به زیر می اندازی با فلانی و و دیگر هیچ گونه تماسی نمی گیری و به آنها می گویی ما از تو خواسته ایم که تا در مملکت ما هستی مثل بقیه پناهنده ها که سر براه هستند باشی. بازجو در پایان تأکید کرد که پاترون تو کافر است و تعدادی از همسایگان تو هم بی دین و ایمان می باشند ما به موقع هر کس را سر جایش خواهیم نشاند. او باز هم تهدید کنان گفت حواست را جمع کن نه تو آنها را فریب بده و نه بگذار آنها تو را فریب دهند. بعد از خاتمه بازجویی مرا آزاد کردند و گفتند می توانی بروی اما تأکید کردند که ما باز هم با تو کار داریم هر وقت زنگ زدیم باید به اینجا بیایی. من قبلاً می دانستم که هر آنچه که پناهجویان در پرونده "یو ان" (دفتر سازمان ملل) می گویند "میت" یعنی سازمان اطلاعاتی ترکیه هم از آن مطلع می باشد. اما این بازجویی در "میت" در عمل به من نشان داد و در تجربه ثابت نمود که این دانسته کاملاً درست و با واقعیت منطبق بوده است. کسانی که به "یو ان" ترکیه خود را معرفی نموده و دارای کیس های سیاسی هستند این نکته را می دانند که "یو ان" در زمان معرفی به دارندگان این نوع کیس ها می گفت آنچه را در اینجا می گویند در اداره پلیس نیز باید بگویند و تناقضی هم نباید بین حرفهایشان باشد، و این نکته را هم گوشزد می نمود که اگر نکته ای را مایل نیستید پلیس بداند در این مرحله و تا قبل از مصاحبه اصلی و تکمیلی تان می توانید نگویید. اما به نظر من این دروغی بیش نبود و "یو ان

من قبل از رسیدن به مرکز "میت" پیش خودم فکر می کردم که چون صاحب کارم فرد مذهبی نیست و گاه صحبت هائی هم می کند آنها حساس شده اند و گاه هم به خودم می گفتم شاید هم چون من ارتباطات بسیار گسترده ای با پناهجویان ایرانی و همچنین مردم ترکیه که تا حد زیادی هم به دلیل شرایط کاری ام بود داشتم آنها به من حساس شده اند. چون در واقع بیشتر مشتریان ما جوانان و دانشجویان و همچنین نیرو های دو تپ از نیروی زمینی ارتش که در آن شهر مستقر بود، بودند. این ها از مشتریان دائمی و به خصوص مشتری های روزهای تعطیل یعنی شنبه ها و یکشنبه ها بودند. چون در دکان خیاطی ای که من کار می کردم خبری از تعطیل و استراحت نبود. وقتی که به "میت" رسیدیم، بعد از سئوالات معمولی و روتین در مورد وضع خودم و دلایل اقامتم در ترکیه اولین سؤال شان از من این بود که شما که دارای پدر و مادری مسلمان هستید چرا راه غیر اسلام را بر گزیده اید؟ و بعد هم بازجو ادامه داد که اگر تا امروز کسی به شما نگفته و یا نخواسته اید توجه کنید به اطلاع شما برسانم که تمام دوایر دولتی ما در حال ساختن و تربیت کردن مسئولین اسلامی است و در آینده نزدیک خواهید دید چگونه کشور ما نیز مانند کشور برادر و عزیز ایران، اسلامی خواهد شد و قوانین اسلام را جایگزین این مزخرفات خواهیم نمود. او سپس تهدید کنان گفت تا زود است سعی کنید از کشور ما بروید اینجا جای امثال شما نیست. بعد هم اضافه کرد که از این

پلیس استرالیا، حافظ "پرچم" و منافع جمهوری اسلامی!

روز پنجشنبه ۱۵ ژانویه برابر با ۲۵ دی ماه، استادیوم سیدنی المپیک پارک (ای، ان، زد ANZ) در شهر سیدنی استرالیا، شاهد مسابقه فوتبال بین تیم های ایران و قطر بود. این بازی در چهارچوب مسابقات فوتبال جام ملت های آسیا در استرالیا در ساعت ۸ شب با حضور بیش از ۲۲۶۰۰ نفر تماشاچی برگزار شد. اکثریت بزرگ تماشاچیان را ایرانیان مقیم استرالیا تشکیل می دادند. در تمام طول بازی دختران و پسران جوان و خانواده های ایرانی مقیم سیدنی و دیگر شهرهای استرالیا، با دف و شیبور و در حال رقص و یاکوبی و تشویق بازیکنان تیم ایران بودند. البته تعدادی عراقی نیز در حالیکه پرچم عراق را در دست داشتند از تیم ایران پشتیبانی می کردند. با پیروزی تیم ایران رقص و یاکوبی طرفداران این تیم به بیرون استادیوم و فضای باز دهکده المپیک کشیده شد و تا نیمه های شب ادامه داشت. اما نکته مهمی که در جریان این بازی توجه بخشی از تماشاگران را به خود جلب نمود برخورد پلیس با ایرانیانی بود که پرچمی غیر از پرچم جمهوری اسلامی در دست داشتند. در گوشه ای از استادیوم دو نفر پرچم سه رنگ با آرم شیر و خورشید را که چندان هم بزرگ نبود در دست داشتند. یکی از آنها جوان و دیگری فرد پا به سن گذاشته ای بود. فرد جوانتر هر زمان دوربین های استادیوم به طرفش می آمدند، سریع پرچم خود را مقابل پرچم های منقش به آرم رژیم جمهوری اسلامی که افراد دیگری داشتند، قرار می داد. هنوز زمانی از برافراشتن این پرچمها نگذشته بود که پلیس های ویژه و آموزش دیده در گروه های چهار نفره و ملیس به لباس و تجهیزات ضد شورش، به سرعت به سمت آنان رفته و در خواست پایین آوردن پرچمشان را کردند. آنها در ابتدا برای خلاصی از دست پلیس ها، پرچم های خود را جمع کردند و پس از رفتن پلیس ها، آنها دو باره پرچم های خود را باز کردند، اما هنوز دقیقه ای نگذشته بود که پلیس ها باز پیدایشان شد و اصرار داشتند که سفارت جمهوری اسلامی خواسته تا پرچمی به غیر از پرچم جمهوری اسلامی برافراشته نباشد. و به آنها دستور داده شده که جلوی هر پرچم دیگری را بگیرند.

این وضع دو بار تکرار شد یعنی اینها پرچم را بلند می کردند و پلیس ها می آمدند و می گفتند بیاورید پائین و آنها هم پرچم های خود را جمع می کردند. بار سوم، فردمسنی که پرچم را داشت با اصرار به پلیس ها می گفت که "اگر من آزادی برافراشتن پرچم خود را ندارم، پرچم را از من بگیرید" پلیس ها باز تأکید میکردند که "به ما دستور داده شده است" و کاری از ما ساخته نیست. تا اینکه پلیس پرچم ها را از آنها گرفت. پس از مدتی فرد مسن تر یکی از پرچمهای منقش به آرم رژیم اسلامی را که در اندازه های کوچک کاغذی و تبلیغاتی از طرف سفارت پخش شده بود را از روی زمین برداشته و قسمت دایره مانند آرم (الله) را پاره کرده و قسمت سه رنگ مانده را در دست گرفت. در واقع اندازه و سوراخ بوجود آمده از پاره کی (الله) در پرچم طوری نبود که حتی توجه افراد از مسافت بیشتر از دو یا سه متر و یا دوربین های موجود را به خود جلب کند. اما باز هم و برای چندمین بار پلیس ضد شورش استرالیا به دستور سفارتی های رژیم جمهوری اسلامی بازگشته و همین پرچم کاغذی را هم گرفتند. این اتفاق برای تماشاگرانی که دور و بر این افراد بودند و از نزدیک واقعه را دنبال می کردند، روشن ساخت که اولاً جاسوسان سفارت در قالب تماشاگر، در میان مردم به تعداد زیادی حضور دارند و در ثانی رابطه جمهوری اسلامی با دولت استرالیا در چه سطحی است که حتی پلیس استرالیا اجازه برافراشتن پرچم سه رنگ که آرم جمهوری اسلامی را نداشته باشد را هم نمی دهد. این حرکت همچنین اوج فریب و بیشرمی دولت هایی نظیر استرالیا را به نمایش گذارد که مدعی دفاع از "دمکراسی" و "حق آزادی بیان" می باشند.

عباس دمیرچی



چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده ...

(از صفحه آخر)

و مصالح خاص خود، با نسبت بنیان گذار و تئوریسین چریکهای فدائی خلق دادن به رفیق جزئی، تبلیغات غیر واقعی و گراف در مورد او به راه انداختند؛ و این در شرایطی بود که در عین حال با احساس قدرت شدید (در پرتو قدرت عظیم توده‌های وسیع هوادار چریکهای فدائی خلق)، توانستند از فعالیت طرفداران آگاه و راستین سازمان چریکهای فدائی خلق و معتقدین به نظرات بنیان گذاران و تئوریسین‌های واقعی آن سازمان، در درون سازمانی که حالا دیگر با همان اسم، سازمان آنها بود جلوگیری کنند. این اعمال و برخوردها مانع از آن شدند که نیروی وسیعی از مبارزینی که در شرایط انقلابی سال‌های ۵۶-۵۷ به سوی چریکهای فدائی خلق روی آورده بودند بتوانند با تکیه بر نظرات کمونیستی تئوریسین‌های واقعی سازمان محبوب خود، تربیت پرولتری بیابند و انرژی انقلابی شان را در جهت پیشبرد یک خط واقعاً کمونیستی بکار گیرند. در نتیجه نیروی انقلابی این ذخیره ارزشمند، نیروی انقلابی‌ای که با آموزش از رزم چریکهای فدائی خلق در دهه پنجاه حاضر به هر نوع فداکاری در جهت تحقق آرمان‌های طبقه کارگر بود، در دست رهبران رفرمیست و سازشکار حاکم بر آن سازمان به هرز رفت. از طرف دیگر طرد و تکفیر نظرات عمیقاً مارکسیستی بنیانگذاران واقعی و اصیل چریکهای فدائی خلق و تاختن به آن نظرات تحت پوشش دفاع از جزئی و اشاعه نظرات غیر پرولتری و انحرافی او در نوشته‌هایی چون "نبرد با دیکتاتوری فردی شاه"، "جمع‌بندی مبارزات سی ساله اخیر در ایران"، "طرح جامعه شناسی..." و غیره، راه را برای اشاعه افکار و نظرات "توده‌ای" در جنبش و حتی ورود عناصر "توده‌ای" به این سازمان کاملاً باز نمود. شرایطی به وجود آمد که هر عنصر "توده‌ای" یا دارای افکار و اندیشه‌های "توده‌ای" امکان یافت به نام دفاع از جزئی و از سازمان آنها - البته با تابلوی چریکهای فدائی خلق ایران- علیه نظرات واقعاً کمونیستی در جنبش قلم فرسایی کند. (۱۳) در این مورد به عنوان یک نمونه بارز می‌توان به نوشته‌ای از فریدون کشاورز تحت عنوان "چریک" اشاره کرد. فریدون کشاورز که در صفحات اول این نوشته نیز از او نام برده شد، یکی از رهبران رسوای حزب توده قبل و بعد از کودتای ۲۸ مرداد بود، کسی که در دهه بیست در شرایط رشد مبارزات کارگران و دیگر توده‌های مردم در اقصی نقاط ایران به جای کمک به پیشبرد آن مبارزات، با قبول پست وزارت فرهنگ در دستگاه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، به آن رژیم در سرکوب توده‌های ایران و از جمله در سرکوب

تحلیل گروه‌های تشکیل دهنده سازمان نشان داد که این حزب هیچگاه نه حزب پرولتاریا بوده و نه حزب مارکسیست-لنینیست. نتیجه این تحقیقات در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک منعکس شده... ولی متأسفانه برخورد ناپیکر رفیق جزئی با حزب توده در آثاری که بعداً از زندان بیرون آمد، تا حدی این قاطعیت را خدشه دار کرد. جزئی ضمن همه انتقاداتی که به حزب توده و روش آن وارد می‌کند، باز گاهی با بیان جملاتی از قبیل این که "حزب توده در طول ۱۲ سال از یک حزب دموکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت"، این حزب را "حزب طبقه کارگر ایران" می‌داند، و نه از غیر مارکسیستی بودن این حزب بلکه از "انحرافات" آن سخن به میان می‌آورد.

کارگران نفت در جنوب و مردم مبارز کردستان و آذربایجان در سال ۱۳۲۵ کمک کرد؛ کسی که در کنار کیانوری‌ها و اسکندری‌ها و طبری‌ها یکی از سرکردگان "کمیته مرکزی" حزب خائن توده بود و در همه اعمال ننگین این کمیته مرکزی شرکت داشت. شکی نیست که خیلی از جوانان و نوجوانانی که نوشته او علیه خط و نظرات انقلابی رفیق مسعود و کلاً "چریکهای فدائی خلق" و البته ظاهراً در دفاع از رفیق جزئی و با مهر تأیید آن سازمان غصب شده را می‌خواندند، در آن زمان شناختی از فریدون کشاورز، این فرد "توده‌ای" نامدار! نداشتند. ما در شکل چریکهای فدائی خلق نه فقط شاهد این مورد بلکه موارد مشابه دیگری نیز بوده و با نگرانی، تلاش "توده‌ای"ها در تقویت اپورتونیسم در درون آن سازمان غصب شده و آینده تاریکی که اینها با سوء استفاده از نام واقعاً پُر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق برای مردم تحت ستم ما رقم می‌زدند را تعقیب می‌کردیم. بر این اساس، در همان زمان در یکی از کتابهای منتشر شده از طرف "چریکهای فدائی خلق" به نام "درباره تئوری مبارزه مسلحانه" ضمن تأکید بر قاطعیت رفقای بنیانگذار سازمان ما در برخورد به حزب توده، مطلبی نوشته شد که بی‌مناسبت نیست در اینجا عیناً نقل شود:

"تحلیل گروه‌های تشکیل دهنده سازمان نشان داد که این حزب هیچگاه نه حزب پرولتاریا بوده و نه حزب مارکسیست-لنینیست. نتیجه این تحقیقات در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک

منعکس شده... ولی متأسفانه برخورد ناپیکر رفیق جزئی با حزب توده در آثاری که بعداً از زندان بیرون آمد، تا حدی این قاطعیت را خدشه دار کرد. جزئی ضمن همه انتقاداتی که به حزب توده و روش آن وارد می‌کند، باز گاهی با بیان جملاتی از قبیل این که "حزب توده در طول ۱۲ سال از یک حزب دموکراتیک به یک حزب طبقه کارگر تکامل یافت"، این حزب را "حزب طبقه کارگر ایران" می‌داند، و نه از غیر مارکسیستی بودن این حزب بلکه از "انحرافات" آن سخن به میان می‌آورد. این پراکندگی و نا استواری در برخورد، راه رخنه اپورتونیست‌هایی از قماش اپورتونیست‌های حزب توده را به درون جنبش مبارزین مسلح باز کرده و تصادفی نیست که فریدون کشاورز- که چنانکه از مصاحبه مدونش بر می‌آید هنوز تا مغز استخوان در پندارهای "کمیته مرکزی" غرق است و آنچنان با گذشته خود لیبرالیستی برخورد می‌کند که می‌خواهد حتی شرکتش را در کابینه قوام که پوششی برای سرکوب خلق بود، توجیه کند و آن را غیر از شرکت اسکندری و دیگران بداند- پس از آن که در واقع به دلایل شخصی از حزب توده کناره‌گیری کرد، ناگهان با همان قد و قواره، بدون هیچ انتقاد از خود به هواداری از "سازمان پُر افتخار چریکهای فدائی خلق ایران" بر می‌خیزد و تولید تئوریک آن را برعهده می‌گیرد و به پاسخگوئی گروه منشعب از چریکهای فدائی خلق و و سایر انتقادات حزب توده از "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" بر می‌خیزد و در این دفاع تئوریک دو نکته ظریف جالب توجه است. یکی آن که آقای کشاورز با فرض آن که نظرات اولیه "سازمان" که در آثار رفیق مسعود احمدزاده و رفیق یویان منعکس می‌باشد، خام و ناپخته و احیاناً غلط است، مخالفین "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" را فرا می‌خواند تا اگر مرد میدانند بیابند و نظرات جزئی را مورد انتقاد قرار دهند. نکته دیگر این است که در کار این انتقاد، آقای کشاورز به سبک دیرین خود عمل می‌کند یعنی رونویسی از نظرات جزئی، بدون آن که به تحلیل و بسط هیچ یک از آنها بپردازد. این نمونه‌ای از راه‌های نفوذ است که اپورتونیست‌ها بدان وسیله به داخل سازمان‌های پرولتاریا و تئوری انقلابی وی رخنه می‌کنند و آن را از درون مورد تهدید قرار می‌دهند (صفحات ۵ و ۱۱۰ کتاب "در باره تئوری مبارزه مسلحانه"). براساس چنین واقعیاتی،

مقابل رشد آن مبارزات ایستاد. از جمله، این سازمان، در شرایطی که بسیاری از مردم مبارز کردستان همچون دیگر نقاط ایران به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق برخاسته و در مقابل حملات وحشیانه جمهوری اسلامی به خلق کرد خواهان دفاع و مبارزه برعلیه آن رژیم بودند، سیاست "ناش به تال" در پیش گرفت، به این معنی که در کردستان از هواداران خواست که به مقابله با رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی برخاسته و اسلحه بر زمین بگذارند؛ و با این اقدام سعی در تضعیف جنبش خلق کرد در راه تحقق خواستهای برحق خویش نمود. در یکی از اعلامیه‌های زنده یاد ماموستا عزالدین حسینی، ضمن توضیح عبارت فوق به این صورت که "ناش به تال، یک اصطلاح سیاسی کردی است به معنای تسلیم شدن و سلاح بر زمین گذاشتن و انحلال جنبش" (۱۷) به چگونگی برخورد به اصطلاح سازمان چریکها قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت اشاره شده که به عنوان یک سند، قسمت مربوطه را در اینجا نقل می‌کنم:

"...برای خلق کرد مطرح بود که چرا سازمان چریکها در دور اول جنبش مقاومت فعال نبود و در حالی که پیشمرگان نیروهای ملی و انقلابی کردستان و همچنین مردم مسلح شهرها و روستاها در مقابل یورش وحشیانه هیأت حاکمه در ۲۸ مرداد سال ۵۸ قهرمانانه ایستادگی کردند و با تعرض متقابل خود ظرف دو ماه اشغالگران را با شکست فاحش روبرو ساختند، چرا سازمان چریکها خود را از مقابله و درگیری با هیأت حاکمه کنار می‌کشید؟ در آن وقت این پرسش‌ها بیش از همه ذهن هواداران و پیشمرگان سازمان را که سردرگم شده بودند، به خود مشغول کرده بود. حتی عده‌ای از هواداران و پیشمرگان انقلابی آنها ناگزیر بدون اجازه مرکزیت و با نام دیگری به جنگ اشغالگران ضد خلقی می‌شتافتند و در این راه مقدس شهید می‌دادند. با وجود این موضع انفعالی، بنا به سابقه مبارزاتی و نقش مثبتی که در سطح ایران داشتند، هنگام کوشش برای تشکیل "شورای همکاری مقاومت کردستان" در شهریور ماه ۵۸، از شاخه کردستان سازمان چریکها نیز مانند حزب دمکرات و سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران (کومله) دعوت به عمل آوردم تا بدین وسیله آنها هم به شرکت فعالانه در جنبش مقاومت وادار و تشویق شوند. بارها نیز در طول دوران اول مقاومت عواقب سوء بکار نبرد تمام امکاناتشان در جهت تقویت جنبش مقاومت را به مسئولان شاخه کردستان یادآور شدم و آنها می‌گفتند که با مرکزیت خود در این باره دچار مشکلاتی شده اند..... در جریان تحسن یک ماهه مردم سنجند و ضرورت پشتیبانی از آن و گسترش مضمون اعتراضی آن به سراسر کردستان که در آن موقع گام مهمی در اعتلای جنبش مقاومت بشمار می‌رفت،

هر ایراد و انتقادی هم که به برخورد و نظرات رفیق جزئی وارد باشد، مسئولیت تبدیل سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق ایران به یک سازمان خرده بورژوازی رفرمیست و سازشکار در فاصله سالهای ۱۳۵۹-۱۳۵۷، به عهده کسانی است که با سوء استفاده از نام انقلابی رفیق جزئی و احساسات بجا و بحقی که شهادت بسیار جانگداز وی و رفقای همراهِش در یک توطئه توسط ساواک جنایتکار بر می‌انگیخت، در رأس این سازمان قرار گرفتند؛ کسانی که بواقع فدائی نبودند چرا که تهی از خصوصیات کمونیستی فدائی بودند. تازه بعضی از آنها چون بهروز خلیق و بهزاد کریمی که قبلاً جزء گروهی با تفکرات توده‌ای بودند، با کسانی چون علی رضا اکبری شاندریز و فرخ نگهدار حتی سابقه ارتباط هواداری هم با چریکهای فدائی خلق نداشتند.

همه ضربات سنگینی که به جنبش خلق ما وارد نمود، به مثابه یک حزب خرده بورژوا به هر حال نکات مثبتی هم در پرونده خود دارد و امروز می‌توان از دست آوردهای مبارزاتی مردم آن دوره ایران تحت رهبری حزب توده مواردی را هم ذکر نمود، اما چنین چیزی در مورد سازمان به اصطلاح چریکهای فدائی خلق در فاصله بین ۱۳۵۷-۱۳۵۹ با رهبری شدیداً فرصت طلب و رفرمیست آن صادق نیست. سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق (قبل از این که شاخه‌ای از آن به نام "اکثریت"، استتال طیفانی یافته و ماهیت بورژوائی پیدا کند و مستقیماً به خدمت گزار بورژوازی جنایتکار وابسته ایران در آید) نه تنها حتی به عنوان یک جریان خرده بورژوا دارای پرونده مثبتی نیست بلکه با اعمال خویش بسیاری از دست آوردهای ارزشمند چریکهای فدائی خلق واقعی که با رنج و خون آگاه ترین، با تدبیرترین و فداکارترین کمونیست‌های ایران به دست آمده بود را بر باد داد و با اعمال سازشکارانه و مماشات طلبانه خود، ضربات بزرگی به جنبش انقلابی توده‌ها و جنبش کمونیستی ایران وارد ساخت. این سازمان درحالی که خود را وارث سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق جلوه می‌داد، اما درست مثل حزب توده در دوره مورد بحث، نه تنها خود در جهت تغییر مناسبات اقتصادی- اجتماعی حاکم بر کارگران و توده‌های تحت ستم ایران قدمی بر نداشت، و نه تنها درست به همان گونه که حزب توده در برخورد به رژیم شاه عمل کرده بود، این سازمان هم حتی فکر حرکت در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به مثابه حافظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته در ایران را به خود راه نداد، بلکه در شرایطی که مردم مبارز ایران در اقصی نقاط کشور پا خاسته و مبارزه خود را درست در جهت بنای مناسبات نوینی به نفع خود پیش می‌بردند، در

می‌توان این حکم را به طور کلی مطرح کرد که هر ایراد و انتقادی هم که به برخورد و نظرات رفیق جزئی وارد باشد، مسئولیت تبدیل سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق ایران به یک سازمان خرده بورژوازی رفرمیست و سازشکار در فاصله سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۹، به عهده کسانی است که با سوء استفاده از نام انقلابی رفیق جزئی و احساسات به جا و به حقی که شهادت بسیار جانگداز وی و رفقای همراهِش در یک توطئه توسط ساواک جنایتکار بر می‌انگیخت، در رأس این سازمان قرار گرفتند؛ کسانی که به واقع فدائی نبودند چرا که تهی از خصوصیات کمونیستی فدائی بودند. تازه بعضی از آنها چون بهروز خلیق و بهزاد کریمی که قبلاً جزء گروهی با تفکرات توده‌ای بودند، یا کسانی چون علی رضا اکبری شاندریز (۱۴) و فرخ نگهدار (۱۵) حتی سابقه ارتباط هواداری هم با چریکهای فدائی خلق نداشتند.

این افراد تازه در رأس قرار گرفته به همراه دیگر به اصطلاح مسئولین و دست اندر کاران آن سازمان بودند که حتی حاضر نشدند به خود من و رفقای فدائی‌ای که افکار و نظراتمان مخالف آنها بود، امکان دهند که از طریق "سازمان"، آن افکار و نظرات را به گوش هواداران صدیق و مبارز برسانیم (من چگونگی این موضوع را تاحدی در نوشته‌ای به نام "فرازهایی از تاریخ چریکهای فدائی خلق ایران" توضیح داده‌ام). از میان آن به اصطلاح مسئولین کسانی پس از محکم کردن جای پای خود در آن سازمان غصب شده، در ارتباطهای غیر علنی مطرح می‌کردند که به نظرات جزئی انتقادات زیادی وارد است و با صراحت می‌گفتند که ما دیگر به "بیژن" هم اعتقاد نداریم. (۱۶)

برای تمام افراد صادق مرتبط با سازمان در دوره بعد از قیام بهمن، با توجه به تجربیاتی که از سر گذرانده اند، امروز دیگر این امر واضحی است که سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق بعد از قیام بهمن (سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت در سال ۱۳۵۹) در شرایطی که رهبری و دست اندرکارانش در فاصله بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۵۹ آن را قدم به قدم در مسیر سازش و مماشات با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی قرار می‌دادند، علیرغم نامی که با خود یدک می‌کشید همان سازمان کمونیستی چریکهای فدائی خلق سابق نبود. بررسی اعمال و رفتار این سازمان غصب شده در دوره مذکور نشان می‌دهد که سازمان مورد بحث، در واقع از لحاظ ماهیت طبقاتی، یک تشکل سیاسی خرده بورژوائی نظیر حزب توده در دوره قبل از کودتای ۲۸ مرداد البته در شرایط کاملاً متمایز با دوره فعالیت حزب توده بود. با این تفاوت عم انکیز و دردناک که اگر حزب توده در طی فعالیت دوازده ساله خود علیرغم همه سازشکاری‌هایش و علیرغم

دنبال ما بیایند. در خانه فتاپور جلسه برگزار شد. قرار ما آن بود که خاوری و کسانی از زندانیان توده‌ای مثل عموی در جلسه باشند. اما به جای آن کیانوری به همراه خاوری آمد. رفقای ما، جواد و بهمن به حضور کیانوری معترض بودند و جواد این را صریحاً بیان داشت. خاوری دفاع کرد و گفت که کیانوری رهبر حزب و مورد اعتماد همه است. قبل از این که صحبت را شروع کنیم برخی رفقا با اشاره به من رساندند که کیف دستی سامسونیت کیانوری باید از وسط جلسه به جای دوری منتقل شود. شادروان جواد، اکبری شاندریز پا را دراز کرد و از زیر میز کیف دستی را تا حدی به کناری راند. من تا حد زیادی از این برخوردهای هیأت نمایندگی سازمان ما ناراحت شدم و آن را توهین آمیز می‌دانستم. به هر گونه در برخی از دوستان شک قوی وجود داشت که مبادا در آن کیف دستی میکروفن باشد. دو هیأت نمایندگی صحبت‌ها را انجام دادند و ما پیام خود را مبنی بر ضرورت عدم مداخله حزب در امور سازمان به آن‌ها رساندیم. جلسه که تمام شد راننده آن‌ها آمد و آنان را به سوی پونتیاک هدایت کرد و به راه افتادند. ما پنج نفر که در آن زمان چهل در صد اصل مرکزیت سازمان بودیم، براه افتادیم. دو تا از دوستان که گویا راه خانه‌شان متفاوت بود رفتند و من و یکی دیگر از رفقا، نمی‌دانم حیدر یا جواد، دعوت به موتور سواری شدیم و با سرعت برق به راه افتادیم. در بازگشت من به فتاپور گفتم که فکر کن اگر این موتور تصادف می‌کرد چه بلائی سر سازمان می‌آید... ما باید سریع شرایط را متوجه می‌شدیم و تدارکات لازم را برای حفظ کارکرد و امنیت رهبری و سازمان به وجود می‌آوردیم... انتقاد به سازمان و بی‌تجربگی آن و عدم انطباق دستگاه رهبری با تته عظیم سازمان همانجا طرح شد. در آن زمان از هر طرف خبر می‌رسید که تشکیلات عظیم جدیدی به نام سازمان در حال فعالیت و درگیری و تبلیغ و ترویج است... (تأکید ها از من است)

در ضمن از میان پنج نفر دیدار کننده با توده‌ایها (کیانوری و خاوری)، نام "بهمن" و "جواد" اسم مستعار هستند؛ که اولی متعلق به هادی میرمؤید است که در زندان در باند فرخ نگهدار قرار داشت و بعداً از طرف آن سازمان غصب شده، مسئول تبریز آن‌ها شد. دومین نام یعنی جواد، نام مستعار علی رضا اکبری شاندریز، همان پرو چینی مخالف چریکهای فدائی خلق در دوره نبردهای حماسه آفرین چریکها بود. این شخص که در زندان خود را در مقابل رفقای معتقد به نظرات اصلی سازمان چریکهای فدائی خلق، طرفدار نظرات رفیق جزنی می‌خواند نیز یکی از افراد باند فرخ نگهدار بود که بعداً مسئول شاخه کردستان در بعد از قیام بهمن سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق شد. در پاورقی شماره ۱۴ هم در مورد این شخص مطالبی بیان شده است).

امروز آشکار گشته است که در مقطع یاد شده، بین سران سازمان مذکور و از جمله فرخ نگهدار با رهبران شناخته شده کثیف و خائن حزب توده تماس دایمی برقرار بود؛ و آن کهنه کاران ضد انقلابی به این "توده‌ای‌های جوان آموزش "سیاست" مقابله با نیروهای انقلابی جامعه و چگونگی راه آمدن با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را می‌دادند. در این مسیر همانطور که می‌دانیم بخشی از آن سازمان تحت نام "اکثریت"، دراعوش "پدر" (حزب توده) قرار گرفت. در ضمن، در شرایط حاکمیت رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی، همگان شاهد بودند که حزب توده از یک جریان خرده بورژوازی در دوره قبل از کودتای ۲۸ مرداد به یک جریان سیاسی متعلق به طبقه حاکم تغییر ماهیت داده و لاجرم به یک جریان ارتجاعی و ضد خلقی تبدیل شده است.

بود. بنابراین جای هیچگونه تعجیبی نیست که امروز به نوشته‌ای بر می‌خوریم که از ملاقات دست اندرکاران آن سازمان با کیانوری و خاوری در همان اوایل روی آوری نیروی عظیم هواداران سازمان (به خیال خود) به طرف چریکهای فدائی خلق، خبر می‌دهد. نوشته مذکور، تحت عنوان "دو کلمه با فدائیان و مجاهدین" از امیر ممبینی است که در اینجا بخش مربوطه را از آن نقل می‌کنم:

"در یک برنامه ریزی فوق سری برای گفتگو با رهبری حزب توده ایران، با هدف ساکت کردن تهاجمات انتقادی حزب به سازمان، من و فتاپور و مجد دبیری فرد (حیدر) و بهمن و شادروان جواد با کیانوری و دکتر خاوری قرار اجرا کردیم. ما با یک ماشین سفید گل آلود که روی شماره آن هم گل مالی شده بود در محل قرار در خیابان شمیران حاضر شدیم. فتاپور ماشین را می‌راند و محل قرار هم در خانه پدری او بود. کسانی که همدیگر را می‌شناختند من و خاوری بودیم که هم در زندان اصفهان و هم در زندان قصر مدتی با هم بودیم. پس من و او باید همدیگر را شناسائی می‌کردیم تا قرار برقرار شود. ما مدت زیادی معطل شدیم اما ماشین دوستان توده‌ای را ندیدیم. کم‌کم برخی از یاران انتظار را زیادی دانستند و در عین حال نسبت به ماشین پونتیاک بسیار بزرگی که ۳۰ متر آن سوتر ایستاده بود مشکوک شدند. ماشین شیشه‌های دودی داشت و داخل آن دیده نمی‌شد. اندکی بعد من برای آن که وضعیت آن ماشین را ارزیابی کنم کمی به آن نزدیک شدم. احساس کردم کسی در آن نیست. همین که خواستم برگردم شیشه عقب پونتیاک عظیم پائین رفت و دکتر خاوری به داخل آن مرا صدا کرد. من و خاوری به هم اشاره کردیم و من گفتم که آن‌ها

سازمان چریکها به بهانه هم زمانی آن با جریان... این نقطه چین ها به جای کلمه ای است که در نسخه چاپی در دسترس من قابل خواندن نبود} به دلیل موضع گیری و پشتیبانی از به اصطلاح جناح ضد امپریالیست هیأت حاکمه علیه لیبرالها، از پشتیبانی فعالانه از مردم سبندج سر باز زدند و حتی اصرار داشتند که من دعوت اعتصاب عمومی و تظاهرات سرتاسری ۱۶ دی در شهرهای کردستان را لغو کنم. در آن موقع برایشان توضیح دادم که پشتیبانی از مبارزه مردم سبندج و اعتلا بخشیدن به جنبش مقاومت در جهت کسب حقوق عادلانه خلق کرد به تقویت دموکراسی در سراسر ایران کمک می‌کند... (نقل از "اعلامیه سید عزالدین حسینی در باره سیاست "ناش به تال" گام به گام سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) در کردستان" به تاریخ ۱۸/۵/۱۳۵۹).

به شکست کشاندن مبارزات انقلابی **دهقانان ترکمن صحرا که در جهت بر هم زدن مناسبات سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با مناسبات نوینی در منطقه خود، گام‌های عملی برداشته بودند،** برخورد مامشات طلبانه در ارتباط با "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی که به خصوص در اهواز فاجعه بزرگی آفرید و اعمال غیر انقلابی دیگر، از عملکردهای سیاهی هستند که در پرونده آن سازمان غصب شده قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت ثبت گردیده، اعمالی که مانع از رشد جنبش انقلابی توده‌های مبارز ایران در مقابل رژیم جنایتکار و ارتجاعی جمهوری اسلامی شده و به آن ضربه زد. به این ترتیب سازمان مذکور با رهبری سازشکار و رفرمیست خود علیرغم هر ادعائی که داشت نیروی مبارز و انقلابی وسیع حول این سازمان را به هز بر د و در عمل به تحکیم رژیم جمهوری اسلامی که ماهیت وابسته به امپریالیسم آن برای توده‌های وسیعی از مردم آشکار شد باری رساند. واضح است که تا جائی که به موضع گیری در مورد حزب توده در دوره جمهوری اسلامی مربوط می‌شود، سازمانی که تابلوی "سازمان چریکهای فدائی خلق" را به دست داشت و از افتخارات و دست آوردهای کمونیسم فدائی برای پیشبرد خط خرده بورژوازی سازشکارانه خود با رژیم جمهوری اسلامی سوء استفاده می‌نمود، با دید غیر مارکسیستی و مصلحت گرایانه خود که نام "دیپلماسی" هم به آن اطلاق می‌کرد نمی‌توانست مرزی قاطع و شفاف بین خود و حزب توده در دوره جمهوری اسلامی که رهبرانش در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام در ایران حضور یافته بودند ترسیم نماید. در حقیقت، نه تنها داشتن یا حزب توده برای آنها قبحی نداشت، آن سازمان در وضعیتی بود که به راحتی می‌توانست در دامی بیافتد که حزب توده بر سر راه آن سازمان گسترده

ساواک را بیشتر نسبت به او برانگیخت. در نتیجه ساواک از طریق قاچاقچیان که با آنها در ارتباط بود، او را در آن کشور دستگیر کرده و به ایران برگرداند. در بازجویی در زندان ساواک متوجه واقعیت قضیه و بیهودگی اقدامات خود شد. با اینحال با اوج گیری جنبش مسلحانه در ایران او نیز در کنار افرادی که "جرمشان" تنها آشنائی و یا حداکثر هم فکری با رزمندگان انقلابی بود، سالها در زندان ماند. تا اینکه در سال ۵۶ آزاد شد. (نقل از "فرازهایی از تاریخ چریکهای فدائی خلق، اشرف دهقانی- اردیبهشت ۱۳۸۰)

(۱۶) به طور مشخص وقتی از میان آخرین دسته از زندانیان سیاسی رها شده از زندانهای شاه در دی ماه سال ۱۳۵۷، رفقای وفادار به تئوری چریکهای فدائی خلق (رفقائی چون فریبرز سنجر و عبدالرحیم صیوری)، به دیدار "مسئولین" آن سازمان رفتند تا به طور کاملاً روشن از موضع آنها نسبت به فعالیت خود و رفقای همراهشان به مثابه طرفداران تئوری سازمان چریکهای فدائی خلق- یا به صورتی که آن موقع مطرح می‌شد "خط مسعود احمدزاده"- در درون آن سازمان مطلع شوند، آن به اصطلاح مسئولین که عبارت بودند از فرخ نگهدار، مهدی فتاپور و قربان علی عبدالرحیم پور(مجید)، "قاطعانه" امکان فعالیت رفقای طرفدار "خط احمدزاده" در آن سازمان را رد نمودند. در جلسه‌ای که این رفقا با شخص فرخ نگهدار داشتند وی آشکارا اظهار داشته بود که "مسعود که جای خود دارد، ما دیگه به بیژن هم اعتقاد نداریم. تاریخ این دیدارها (در دو نوبت) سال ۵۷ بعد از قیام بهمین بود، در حالی که همگان می‌دانند که در این زمان و مدتها بعد هم شخص مزبور و همپالگی‌هایش نه تنها از آشکار کردن موضع واقعی خود اجتناب می نمودند بلکه در میان هواداران سازمان، خود را طرفدار دو آتشه رفیق جزئی معرفی می‌کردند.

(۱۷) در مورد اصطلاح ناش به تال، یکی از رفقای کرد، ریشه و مبدا این اصلاح و این که از چه زمانی در کردستان به اصطلاح سیاسی تبدیل شد را تشریح کرده است که برای اطلاع خوانندگان عیناً آن را در اینجا نقل می‌کنم: در اصطلاح ناش به تال، کلمه آش یعنی آسیاب. زمان قدیم آسیاب آبی گاهی به دو علت از کار می‌افتاده است، یا کسی که گندمش را آرد کند نبود، که آسیاب از کار می‌افتاده است و یا آب آسیاب کم بوده و نیروی چرخاندن سنگ آسیاب را نداشته است. در هر دو مورد آسیابان وظیفه داشته است که به اهالی جار بدهد که آسیاب کار نمی‌کند. مردم آگاه بوده‌اند که از کار افتادگی آسیاب نبودن مشتری یا بی آبی است. در صورت اول قبل از این که آسیاب کاملاً از کار بیافتد شخص با عجله برای اینکه نوبتش گرفته نشود با گندمش به سمت آسیاب می‌دویده است. در مورد دوم هم صبر می‌کرده که آب زیاد شود. (آسیاب به نوبت) هم یک اصلاح کوردی است. اما کلمه ناش به تال زمانی به یک اصطلاح سیاسی مبدل گشت که ملا مصطفی بارزانی ناگهان از رادیو و با صدای خود اعلام کرد که نیروی پیش مرگه باید اسلحه را زمین بگذارد. عده‌ای فرصت طلب و هواداران او همین کار را بلا فاصله کردند، و عده‌ای گویا خود کشی و عده‌ای زیادی هم مسلحانه در کوه‌ها ماندند. این اصطلاح در آن زمان جهت تحقیر ملا مصطفی به کار رفت. او بود که اعلام کرد آسیاب سیاست‌اش به نفع سرمایه‌داری و بنا به دستور آمریکا از کار افتاده است.

می‌خواستند برنامه‌ای اجرا کنند سر و کله آنها پیدا می‌شد که می‌خواستند آن برنامه را بهم بزنند. ولی وجود حزب الهی با توجه به شرایط آنروزها در کردستان و مهاباد عجیب و بعید به نظر آمد. از میان جمعیت گذشتم و جلوتر رفتم که بینم آیا واقعاً حزب الهی‌ها قصد بر هم زدن مراسم سخنرانی رفیق اشرف را دارند؟ اما با صحنه دیگری مواجه شدم. همانطور که گفتم طبق اطلاع قبلی قرار بود که سخنرانی رفیق اشرف در مقابل شهرداری انجام شود، در بغل شهرداری، سه -چهار نفر مسلح به ژ-۳ ایستاده بودند که یکی از آنها را شناختم. آن شخص را از زندان می‌شناختم، یعنی از زندان زمان شاه که من در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شده بودم و او متعلق به یک گروه پروچینی مخالف مبارزه فدائی‌ها یعنی مبارزه مسلحانه بود. نام این شخص علیرضا اکبری شاندریز بود. او از طرف همان سازمان غصب شده یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق به کردستان آمده بود و در آن زمان مسئول تشکیلات کل کردستان آن سازمان بود (بعدها شنیدم که این شخص در آن سازمان با رفیق دانشگری ازدواج کرده است). با دیدن آن صحنه‌ها جلو رفته و از علیرضا پرسیدم که چرا نمی‌گذارید سخنرانی انجام شود؟ او که لباس کردی پوشیده بود گفت که ما اشرف دهقانی را از سازمان اخراج کرده‌ایم. گفتم خوب فعلاً به این کاری ندارم ولی او که نمی‌گوید که من از طرف سازمان سخنرانی می‌کنم، پس به شما چه ربطی دارد که نمی‌گذارید او سخنرانی بکند. جواب داد نه او نمی‌تونه در اینجا سخنرانی کند، شهرداری مال ماست! عجب! این فرد پروچینی قبلی چه می‌گفت! اشرف دهقانی‌ها و بهروز دهقانی‌ها و صدها رفیق مبارز و از جان گذشته فدائی دیگر در شرایط اختناق دوره شاه، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را ساخته بودند و حالا اینها بعد از سقوط رژیم شاه، خود را صاحب آن سازمان می‌دانستند و به هر ترتیب می‌خواستند جلوی سخنرانی اشرف دهقانی را بگیرند.. (نقل از "خاطره‌ای از یک میتینگ تاریخی (سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد)، مراد تبریزی- شهریور ۱۳۹۰)

(۱۵) "امروز، فرخ نگهدار که در حساس ترین دوره جنبش در رأس سازمان چریکهای فدائی خلق ایران قرار گرفت، به عنوان یک عنصر خائن به توده‌ها شناخته می‌شود. وی وهمپالگی‌هایش در "سازمان فدائیان خلق - اکثریت"، در سال ۶۰ همدست رژیم جمهوری اسلامی در جنایات وحشیانه‌اش بر علیه مردم سراسر ایران شدند.

سابقه سیاسی فرخ نگهدار پیش از ورود به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران، مختصراً به شرح زیر است : وی در سال ۴۶ به عنوان یک دانشجوی مرتبط با گروه جزئی دستگیر شد و در (آبان) سال ۴۹ با اظهار توبه و ندامت از زندان آزاد گردید. هنوز مدت کوتاهی از دوره "اسایش" در خارج از زندان نگذشته بود که شلیک گلوله‌های رزمندگان چریک فدائی در سیاهکل و انتشار نام رفقائی که پیشتر در گروه جزئی فعال بوده و وی آنها را می‌شناخت، رعب و هراس شدیدی در دل او به وجود آورد. چرا که می‌دانست ساواک برای کسب اطلاعات از رزمندگان فدائی به هرکسی رجوع خواهد کرد و در نتیجه به سراغ او هم خواهد آمد. بنابراین با عجله از ایران خارج و خود را به افغانستان رساند. اما این عمل حساسیت

امروز آشکار گشته است که در مقطع یاد شده، بین سران سازمان مذکور و از جمله فرخ نگهدار با رهبران شناخته شده کثیف و خائن حزب توده تماس دایمی برقرار بود؛ و آن کهنه کاران ضد انقلابی به این "توده‌ای‌های جوان آموزش "سیاست" مقابله با نیروهای انقلابی جامعه و چگونگی راه آمدن با رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی را می‌دادند. دراین مسیر همانطور که می‌دانیم بخشی از آن سازمان تحت نام "اکثریت"، درآغوش "پدر" (حزب توده) قرار گرفت. در ضمن، در شرایط حاکمیت رژیم تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی، همگان شاهد بودند که حزب توده از یک جریان خرده بورژوازی در دوره قبل از کودتای ۲۸ مرداد به یک جریان سیاسی متعلق به طبقه حاکم و مدافع مناسبات سرمایه‌داری وابسته ایران تغییر ماهیت داده و لاجرم به یک جریان ارتجاعی و ضد خلقی تبدیل شده است. این همان پروسه‌ای بود که سازمان "اکثریت" به مثابه بخشی از آن سازمان غصب شده خرده بورژوازی، در دوره کوتاهی از سر گذراند. رهبران این بخش که قبلاً دارای ماهیت خرده بورژوازی بودند با شدت گیری مبارزه طبقاتی در جامعه و با هر چه بیشتر قدرتمند شدن جبهه ارتجاع، به تدریج استحاله طبقاتی یافته و به نیروی از بورژوازی وابسته ایران تبدیل شدند؛ و به همین خاطر سازمان خود، سازمان ضد خلقی اکثریت را با همه توان در خدمت رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی که دست اندر کار سرکوب جنایتکارانه و شدیداً خونین توده‌های مردم در جهت حفظ مناسبات سرمایه داری وابسته در ایران بود، قرار دادند. از این رو بود که در آذر ماه سال ۱۳۶۰ وقتی نیروهای جنبش از گرایش "اکثریت" مرتجع برای وحدت با حزب توده مرتجع مطلع شدند، این امر به هیچوجه "حیرت" کسی را بر نیانگیخت. چرا که با چنان کاری، رونوشت با اصل انطباق پیدا می‌کرد- همچنان که می‌بایست!

(ادامه دارد)

زیرنویس ها:

(۱۴) علی رضا اکبری شاندریز قبلاً متعلق به یک گروه پروچینی مخالف چریکهای فدائی خلق بود. او بعداً در رهبری سازمان غصب شده چریکهای فدائی خلق قرار گرفته و با نام مستعار "جواد" در پست مسئول شاخه کردستان عهده دار پیشبرد سیاست‌های سازشکارانه آن سازمان در کردستان انقلابی شد. جا دارد در اینجا از متن یک خاطره مکتوب که به نقش غیر انقلابی این فرد در کردستان اشاره می‌کند پاراگرافی را نقل کنم.

"... چند دقیقه به سخنرانی مانده بود که من به همراه دوستان دیگر به نزدیک محل سخنرانی رسیدم. از فضای محل و حرفها متوجه شدم که گویا عده‌ای قصد دارند تا مانع انجام سخنرانی شوند. فکر کردم شاید حزب الهی‌ها باشند که در تبریز و تهران دیده بودم که هر جا نیروهای انقلابی جمع شده و



سخنرانی:
"آموزه های سیاهکل و شرایط کنونی" (رئیس مجله فدایی نو)

پوشش و پاسخ سیاهکل از نگاه نسل جوان (رئیس ایران)

برنامه های هنری

زمان: ساعت ۱۸ تا ۲۲
شنبه ۱۴ فوریه ۲۰۱۵

مکان: فرانکفورت
Ka Eins | Kasseler Str. 1a | 60486 Frankfurt am Main (جزئیات بیشتر در اطلاعیه های بعدی)

چریکهای فدائی خلق ایران برگزار می کنند
یادمان چهل و چهارمین سالگرد رستاخیز سیاهکل و سی و ششمین سالگرد قیام پر شکوه بهمن در فرانکفورت آلمان

به گفتگوی جوانان
یادمان را زنده دارنده ای رفیقان!
که ما در لظمت غاب
زیر ناله وحشی خفاش خون آشام
نشانده این نگین صبح روشن را
به روی پایه ی افکندار فرود.

....

و خون ما
به سرخی گل ۴۷۷
به گویی آب تپداو بیدل
به باغی آن پرنگ زاله
ریخت یو دیوار هر کوچه
و رنگی زده به خاک نشه ی هر کوه
و نقش شد
به فرش سنگی میدان هر شهری

....

کسی از ما،
نه پای از راه گرفتارند
و نه در راه دشمن گام زد...



چریکهای فدائی خلق

بختک

حزب توده خائن

اشرف دهقانی

"چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"

(قسمت دهم)

خوانندگان گرامی!

بدینال چاپ کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن"، نوشته رفیق اشرف دهقانی و درخواستهای متعدد علاقه مندان برای دریافت آن، "پیام فدایی" مبادرت به انتشار تدریجی متن این کتاب کرده است. در این کتاب مسایل متعددی مورد بحث و توضیح قرار گرفته اند که هر یک به لحاظ تاریخی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشند. اما مسئله اصلی در میان همه مسایل مطرح شده به واقع توضیح و تشریح پروسه هائی است که زمینه های تشکیل چریکهای فدائی خلق را ایجاد نمودند. بنابراین کتاب "چریکهای فدائی خلق و بختک حزب توده خائن" به طور برجسته چگونگی شکل گیری چریکهای فدائی خلق و مبارزاتی که در بطن رویداد های تاریخی معینی منجر به برپائی این سازمان و تحولی نوین در تاریخ مبارزاتی مردم ایران گشت را برای خواننده آشکار می سازد. به این اعتبار این کتاب یک سند تاریخی برای علاقه مندان و بویژه نسل جوانی ست که خواهان آموختن تاریخ واقعی مملکت خویش می باشند. آنچه در مقابل شماست، بخش دهم این کتاب می باشد که به بحث "توده ای" های جوان و نفوذ حزب توده در سازمان "فدائی" می پردازد. بخشهای بعدی کتاب در شماره های آینده "پیام فدایی" منتشر خواهد شد. لازم به ذکر است که فایل صوتی این کتاب ارزشمند تاریخی در آدرس زیر قابل دسترسی می باشد:

<http://www.siahkal.com>

"توده ای" های جوان و نفوذ حزب توده در سازمان "فدائی"

در شرایط شبه دموکراسی بعد از قیام بهمن، کارگران و زحمتکشان و توده وسیعی از اقشار مختلف مردم با عشق به چریکهای فدائی خلق به سوی این سازمان روی آوردند. منتها آنها متأسفانه ندانسته به سوی سازمانی روی آورده بودند که از همه تئوری و فرهنگ و اخلاق و منش کمونیستی آن، تنها نام گرامی چریکهای فدائی خلق را به عنوان تابلو بر بالای سر خود آویزان کرده بود. در چنین شرایطی، عناصر جدید در رهبری یعنی فرخ نگهدار (که امروز به منفورترین چهره در تاریخ سیاسی معاصر ایران تبدیل شده) و مؤبدین و همکارانش، در جهت منافع

در صفحه ۱۶

خوانندگان گرامی!

ماهنامه کارگری چریکهای فدائی خلق ایران را بخوانید و در توزیع مطالب و دیدگاه های آن، ما را یاری دهید!

<http://www.siahkal.com/kargari.htm>



ماهنامه کارگری
شماره ۱۱ - آخر ماه ۱۳۹۲



ماهنامه کارگری
شماره ۱۰ - آبان ماه ۱۳۹۲



ماهنامه کارگری
شماره ۹ - مهر ماه ۱۳۹۲

یک توضیح در مورد رفقا هوشنگ و خسرو ترگل

در شماره پیشین نشریه پیام فدایی هنگام تسلیت به مناسبت درگذشت مادر ترگل، مادر شهید هوشنگ ترگل (کارگر کمونیست و از اعضای گروه آرمان خلق) نام چریک فدایی خلق خسرو ترگل نیز به عنوان یکی از فرزندان این مادر مبارز ذکر شد. پس از درج این خبر رفیقی که خانواده هوشنگ ترگل در بروجرد را از نزدیک می شناسد، ضمن تماس متذکر شد که رفیق خسرو برادر رفیق هوشنگ نیست و این دو رفیق به ترتیب اهل بروجرد و همدان می باشند و نسبت خانوادگی با یکدیگر ندارند. پیام فدایی ضمن تشکر از رفیق مزبور بدین وسیله این موضوع را به اطلاع خوانندگان می رساند.

آدرس پست الکترونیک
E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن
برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران
0044 7946494034

برای تماس با
چریکهای فدایی خلق ایران
با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت
از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران
در اینترنت دیدن کنید:
<http://www.siahkal.com>
از صفحه رفیق اشرف دهقانی
در اینترنت دیدن کنید:
<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!